



بیانیه حضرت آقای مجذوبعلیشاه
درباره روز درویشی
سوم اسفند ماه ۱۳۹۰



مجله مجذوبان نور
شماره ۸

خبرنامه فرهنگی / سال اول - اسفند ۹۰

صلح مادر و پسران هم‌عینیم

دفاعی هم که می‌کنیم از صلح و آزادگی خودمان است

از فرمایشات حضرت آقای دکتر نورعلی تابنده «مجزوبعلیشاه»



روز اتحاد و همدلی در اویش سلسله جلیله نعمت الهی گنابادی

گرامی باد

روز درویشی



اسفند

خدمت فقرای نعمت الّلهی گنابادی سلّمهم الله

مومنان معدود لیک ایمان یکی جسمشان معدود، لیکن جان یکی فرا رسیدن سومین سالگرد "روز درویش" را به همه شما مومنان همدل تبریک عرض می کنم. در اجابت به درخواست کسانی از شما عزیزان که از من خواسته بودید به این مناسبت مطالبی را بیان کنم، به ذکر چند نکته اکتفا می کنم.

اگرچه همه روزها بنا بر قانونی که خداوند در نظام آفرینش مقرر کرده شبیه به هم هستند و هیچ تفاوتی در میان آنها نیست ولی هر روز و بلکه هر ساعت و هر دم می تواند فرصتی برای یادآوری خاطره ای باشد که توجه ما را بیشتر به مبدا الهی جلب کند و در جهت رضای دوست بیشتر بکوشیم، چنانکه حضرت شاه نعمت الله ولی می فرماید: "دم به دم، دم از ولای مرتضی باید زدن." از اینرو که حضرت حق جل جلاله با اینکه خالق همه روزها است، روزهایی خاص را به خود منتسب کرده و آنها را "ایام الله" نامیده است.

روز سوم اسفند نیز برای فقرا یادآور خاطره ای است شیرین و هم تلخ. شیرین از این جهت که فقرا تجلی اتحاد قلبی خود را دیدند و کامشان شیرین شد. اتحادی معنوی که جان های حیوانی ندارند. خاطره ای تلخ از این جهت که فقرا در سال های اخیر شاهد تخریب اماکن عبادی آنها که برایشان مقدس بود، شده بودند. همین تلخ کامی باعث

شد که در چنین روزی در سال ۱۳۸۷ شما عزیزان از پیر و جوان، زن و مرد، از اقصی نقاط ایران در یک حرکت خود جوش معنوی در تهران و آنهایی هم که به دلیل دوری راه امکان حضور جسمانی نداشتند با اظهار همدردی شما را قلباً همراهی کردند تا صدای دادخواهی خود را با صلح و دوستی به نمایندگان منتخب خویش در مجلس شورا برسانید. اگر چه گوشی شنوا برای این صدا پیدا نشد و اگر هم پیدا شد کسی جرات نکرد که بگوید شنیدم و در پی رفع ستم بر آید، ولی همگان دیدند که فقرا در مقام دفاع از اعتقادات و مقدّسات مذهبی خود همچون بنیان مرصوص هستند که هر سنگی که به نادانی بزنند، به خودشان باز می گردد. مسئولان مربوطه چون آن جان واحد در میان کثرت جسم فقرا را ندیدند که "چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار" به جای آنکه لااقل بنا بر وظیفه شغلی خود به چاره جویی اقدام کنند، تلاش کردند این اجتماع فقرا را در انظار، اجتماعی سیاسی مبتنی بر خواسته ها و آرمانهای سیاسی معرفی کنند؛ غافل از اینکه:

کار درویشی و رای فهم توست سوی درویشی بمنگر سست سست

با همه عدم توفیق ظاهری برای احقاق حقوق مذهبی و مدنی خود، فقرا از آن زمان این روز را عزیز داشتند و "روز درویش" نامیدند. اگرچه هر روز که بندگی خدا کنیم، روز درویش است ولی چون این نامگذاری از روی احوال پاک ایمانی آنها انجام شده بود، من نیز آن را پسندیدم و اکنون خاطره آن روز را همراه با دیگر برادران و خواهران محترم ایمانی گرامی می دارم.

سوم اسفند ۱۳۹۰ - روز درویش



روز اتحاد و همدلی در اویش سلسله جلیله نعمت الّلهی گنابادی

خبرنامه خبری، تحلیلی، فرهنگی مجذوبان نور
در زمینه حقوق بشر، علوم انسانی و علوم اجتماعی
سال اول / شماره هشتم / اسفند ماه ۱۳۹۰

فرمایشات

• بیانیه حضرت آقای دکتر نورعلی تابنده
مجذوبعلی شاه به مناسبت سوم اسفند، روز درویش
۹۰/۱۲/۳

• گفتگو با حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده به
مناسبت روز درویش

اخبار درویش

• آزادی نصرالله لاله از دروایش گنابادی و مدیر
انتشارات حقیقت با قرار وثیقه ۲۰۰ میلیونی

• دستگیری یک درویش در کوار و انتقال آن به
زندان عادل آباد شیراز

• صدور قرار ۵۰ میلیونی برای کسری نوری و انتقال
وی به زندان عادل آباد شیراز

مقاله

• خلاصه ایی از جزئیات سوم اسفند ماه ۱۳۸۷ "روز
درویش" و حواشی بعد از آن

گفتگو

• خاطرات درویشی که روز درویش زندانی شد
حقوق بشر

• تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها

در سوم اسفند ۸۷ حادثه ایی رقم خورد که میوه آن اتحاد و خودباوری درویش بود البته این روز خود مولود فشارها و ظلم های فراوانی بود که سالها از جانب معاندین بر درویش تحمیل می شد. این اتحاد و همدلی دشمنان را متعجب و پریشان کرد و آنها را بر آن داشت که تاکتیک تخریب حسینه ها و رو به رو شدن با جمعیت درویش را عوض کرده و رو به تعرض و فشارهای فردی بیاورند و از طرفی با بسته کردن راههای خبر رسانی و دستگیری و کلا برای جلو گیری از پیگیری حقوقی سعی کردند که این همبستگی را مورد هدف قرار دهند. درویش نعمت الهی این اتحاد و برادری خود را نعمت الهی دانسته امید دارند که با عنایت الهی فشار های اخیر نیز نتیجه و میوه ایی شیرین تر برای ایمانشان داشته باشد.

در این شماره مجله که مصادف شده است با سالگرد این روز خجسته، سعی شده که بیشتر به ابعاد و جنبه های مختلف این روز پرداخته شود تا یاد و خاطره آن روز بزرگ زنده شود.

لزوم آگاهی از حقوق قانونی با اطلاع از قوانین، از حقوق قانونی خود دفاع کنید

در طول سالیان گذشته این چنین برخوردها از سوی نیروهای امنیتی با جامعه دروایش گنابادی کم نبوده بلکه به شکلی مستمر و مداوم ادامه داشته است تخریب و پلمپ حسینیها و مجالس دروایش گنابادی و تشکیل پروندههای قضایی با اتهاماتی واهی و بی‌اساس برای بیش از ۱۰۰۰ تن از پیروان این سلسله در طی این سالها نشان دهنده عدم رعایت قوانین رایج مملکت و نقض حقوق مسلم دروایش گنابادی است. با توجه به چنین وضعیتی آگاه بودن به حقوق قانونی خود از الزامات زندگی در دوره حاضر است، از این پس در خبرنامه مجذوبان نور به بررسی دلایل لزوم آگاهی از قوانین و حقوق شهروندی پرداخته خواهد شد.

تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها

اصل ۸ قانون اساسی

"در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای است **همگانی** و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و **مردم نسبت به دولت**. شرایط و حدود کیفیت آن را قانون معین می کند. (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیا بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر)."

اصل ۲۷ قانون اساسی

"تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به میانی اسلام نباشد آزاد است"

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مطابق اصل ۸، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه ی مردم نسبت به یکدیگر و دولت به مردم و مهمتر از همه مردم

به دولت می داند و از راه های نمود و انجام این امر به معروف و نهی از منکر مردم نسبت به دولت تشکیل اجتماعات و برپایی راهپیمایی هاست. آزادی اجتماعات و تظاهرات یکی از مظاهر دموکراسی است که مردم می توانند با مشارکت عملی و حضورمستقیم در صحنه حرف خود را بدون واسطه به گوش زمامداران برسانند. گاهی ممکن است در تحقق حقوق و آزادی های عمومی افراد جامعه اخلاص یا کاستی ای ایجاد شود و مردم را در تنگنا قرار دهد و همدلی و اجتماعی بودن قدرتی در جهت دفاع از منافع و تحقق خواسته هایشان به آنها می دهد تا هیئت حاکمه و افکار عمومی را متوجه خواسته های خویش سازند. این حق به عنوان یکی از حقوق مربوط به آزادی های عمومی در اسناد بین المللی و در شرع وقانون اساسی جمهوری اسلامی بر رسمیت شناخته شده.

همانطور که می بینیم تشکیل اجتماعات و راهپیمایی از آزادی های مشروعی به شمار می رود که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و با توجه به ذیل اصل نهم قانون اساسی (...هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند) غیرقابل سلب است.





خلاصه ایی از جزئیات سوم اسفند ماه ۱۳۸۷ "روز درویش" و حواشی بعد از آن

پس از تخریب پیاپی سه حسینیه درویش طریقت نعمت‌اللهمی گنابادی در شهرهای قم، بروجرد و اصفهان و تشدید فشارها بر اهل عرفان و تصوف، پیروان و ارادتمندان این مکتب در سراسر ایران، روز سوم اسفندماه ۱۳۸۷ را برای تجمع مقابل مجلس شورای اسلامی ایران انتخاب کردند تا بتوانند از این طریق، حقوق قانونی و شهروندی خویش را به گوش نمایندگان و منتخبان ملت در پارلمان ایران برسانند اما نیروهای گارد یگان ویژه و مأموران لباس شخصی و امنیتی، میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف آن را عملاً به پادگان نظامی تبدیل کردند. به دستور مقامات دادسرای امنیت تهران، شب قبل از اجتماع درویش، ۵ تن از درویش به نام‌های علی اکبر بنکدار، حسن کاشانی بیدختی، محمدصادق مرادی سروستانی، امین کرم‌پور و رضا مطیع‌قوانین، از سوی مأموران وزارت اطلاعات و پلیس امنیت تهران دستگیر و به اتهام اقدام علیه امنیت ملی روانه سلولهای انفرادی بند ۲۴۲ زندان اوین شدند. در روز موعود، یعنی سوم اسفند نیز صدها تن از درویش گنابادی، مقابل مجلس و در خیابان‌های منتهی به میدان بهارستان تهران و ایستگاه‌های اتوبوس و مترو، قبل از این که بتوانند به اجتماع مسالمت آمیز خود جامه عمل بپوشانند، دستگیر و با اتهاماتی چون اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام، تجمع غیرقانونی و تمرد از دستور پلیس، به زندان اوین و بازداشتگاه نیروی انتظامی منتقل شدند.

هفتم اسفند ماه همان سال، سایت مجذوبان نور به عنوان پایگاه خبری درویش سلسله نعمت‌اللهمی گنابادی، در نامه‌ای به کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، به شرح وقایع سوم اسفند ماه و نقض حقوق بنیادین درویش در طول سال‌های گذشته پرداخت و با اعلام اینکه ما درویش سلسله نعمت‌اللهمی گنابادی مسلمان هستیم و نباید در حکومتی که داعیه‌دار دین اسلام است این گونه به جرم مسلمان بودن مورد بی‌مهری و تعرضات غیرقانونی قرار گرفته و شلاق و زندان و تبعید را تحمل کنیم، از کمیساریای عالی حقوق بشر خواست قبل از وقوع هر فاجعه دیگری، تدابیری اتخاذ نماید.

پس از این نامه بود که مهدی کروی، دبیرکل حزب اعتماد ملی و از سران جنبش سبز ملت ایران، در نامه‌ای به غلامحسین محسنی‌اژه‌ای وزیر وقت اطلاعات، از تخریب حسینیه درویش گنابادی در اصفهان و برخورد با آنان انتقاد کرد. کروی در این نامه با اشاره به «فشار و محدودیت‌های پی‌درپی» و خلاف قانون و اسلام علیه درویش گنابادی، به طرح این سوالات پرداخت که: «این کارها بر اساس کدام مجوز شرعی و قانونی انجام پذیرفته است؟... چه داعیه‌ای داریم که برای خودمان حادثه‌آفرینی کنیم؟... به‌راستی مشکلات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی ما حل شده و فقط این حسینیه‌ها مشکل هستند؟! در این وضعیت پیچیده جهانی، مشکلات ما با تحریم‌ها، ناامنی‌های موجود در کشورهای پیرامون ما، مشکلات داخلی و غیره آیا صلاح است به جای اینکه توان خود را برای بهبود شرایط و حل و رفع نیازها و مشکلات مردم و کشور به کار گیریم، مسائل جزئی را بزرگ و پیچیده کنیم... این چه دستی است که این کار را می‌کند؟ این دست بیگانه است یا عدم تعبیر، یک روز قم، روز دیگر بروجرود و امروز اصفهان، این چه دوراندیشی‌ای است؟!»

پس از انتشار نامه مهدی کروی به وزیر اطلاعات، برخی مراجع تقلید در قم نیز همچون مرحوم آیت‌الله منتظری و آیت‌الله محمد صادقی تهرانی در اظهارنظرهای جداگانه‌ای، برخورد با درویش را محکوم کردند و خواستار تعقیب و مجازات مسببین این وقایع علیه درویش شدند.

درویش بازداشتی روز سوم اسفند ماه ۸۷، به تناوب آزاد و نهایتاً تعداد ۱۶ نفر باقیمانده از آنها، بدون تودیع هرگونه قرار تأمین کیفری، پس از ۹۰ روز مقاومت و پایداری، آزاد شدند و در نهایت، دادگاه انقلاب تهران درویش را از اتهام اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام تبرئه کرد و رسیدگی به دیگر اتهامات درویش تحت عناوین اخلال در نظم عمومی و ترمرد از دستور پلیس در دستور کار شعبه ۱۰۱۹ دادگاه جزایی تهران قرار گرفت.

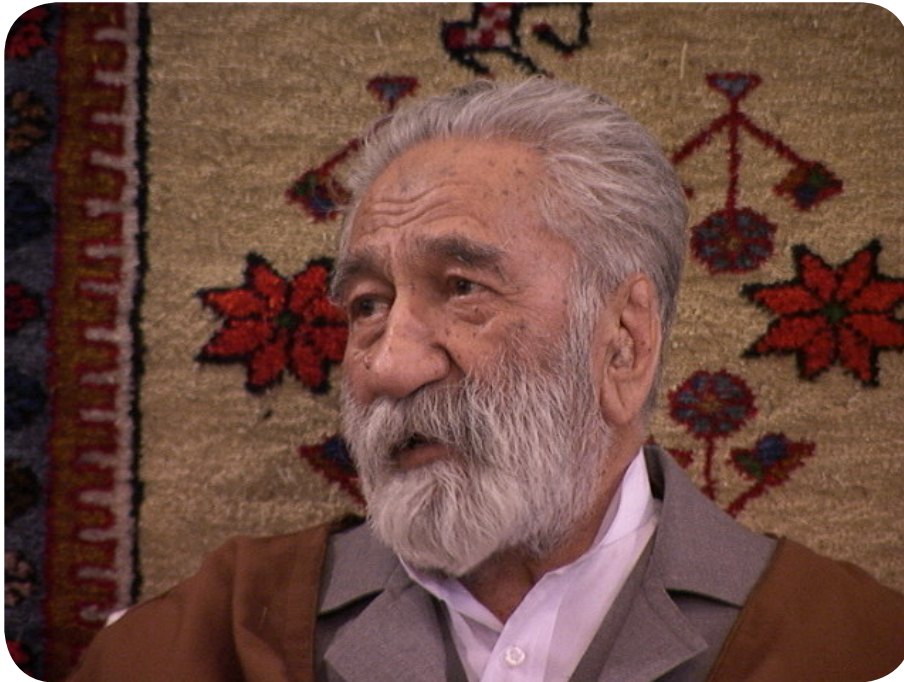
در اردیبهشت ماه ۱۳۸۸، درویش از اتهام ترمرد نسبت به مأمورین پلیس تبرئه و از بابت اتهام اخلال در نظم عمومی به تحمل ۶ ماه حبس تعلیقی محکوم شدند که این احکام مورد اعتراض وکلای مدافع درویش قرار گرفت و نهایتاً درویش از این اتهام هم در دادگاه‌های تجدید نظر استان تهران برائت حاصل کردند.

درویش، به دلیل عدم دخالت در سیاست متداول، نمی‌دانستند که خانه ملت در آن روز، در اشغال یگان‌های ضد شورش است؛ در اشغال همان‌هایی که از مالیات مردم و از جمله درویش، معاش می‌کنند، همان‌هایی که باید حافظ جان و مال و نوامیس مردم باشند، همان‌هایی که باید به ردگیری و خنثی کردن توطئه‌ها و نقشه‌های دشمنان مرزی این کشور باشند تا امنیت و ثبات را برقرار کنند، و نهایتاً، به دست همان به اصطلاح مستخدمین ملت، دستگیر و روانه زندان شدند. تاسف‌آور آن که درویش، نماینده‌ای هم ندیدند، زیرا صف‌های چند لایه نیروهای امنیتی و گارد ضد شورش، این مجال را نه تنها به درویش، بلکه به هیچ کدام از اقشار دیگر مردم هم نمی‌داد. شاید دیوار حائل قدرت میان مردم و نمایندگان آنها، مقصر این جدایی باشد و همین چکمه‌پوشان زورمدار هستند که نمی‌گذارند وکیل حرف موکل خویش را بشنود. شاید هم نمایندگان مردم خجالت می‌کشیدند که مبادا درویش پرسشی را اظهار کنند که توان پاسخ به آن را نداشته باشند. شاید مجلسیان، اساساً و به هر دلیل، از مردم می‌ترسند. به هر رو، جماعتی از این مردم قصد داشتند جلو مجلس بیایند و حتی بدون توقف، در مقابل خانه خود، نامه‌ای را امضاء کنند و به عرض نمایندگان برسانند.

اما

نامه‌ای امضاء نشد و کسی هم در مورد تخریب حسینیه‌ها و یورش به درویشان و اخراج‌های متداول آنها از مراکز اجتماعی و به بند کشیدن‌ها و شلاق زدن‌های آن گله و اعتراضی به زبان نیاورد. درویش حتی در مورد به بند کشیده شدن و شلاق خوردن پیش‌نماز خود نیز خموشی پیشه کردند. گویا درویش آمده بودند پیاده‌روی دسته جمعی در یکی از خیابان‌های پایتخت را که تصادفاً از مقابل مجلس می‌گذشت تجربه کنند تا به جرم «هیچ نگفتن» و «حق خود را طلب نکردن» و حتی به جرم «امضاء نکردن عریضه»، بیش از هشتصد و پنجاه تن از آنان دستگیر و بازجویی شده و بیشتر از صد نفر از آنها رهسپار سلول‌های انفرادی زندان اوین شوند. درویش حتی به این دستگیری‌ها هم اعتراض نکردند! اما حکایت این قصه ناتمام همچنان باقیست...

ماجرای سوم اسفند به دلیل اتحاد و همدلی درویش سراسر جهان، «روز درویش» نام گرفت تا درویش، هر ساله، این روز را به پاس همدلی و وحدت و برادری خود، گرامی بدارند.



حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوبعلیشاه) قطب معزز طریقت نعمت‌اللهی گنابادی، در گرامی‌داشت اولین سالگرد روز درویش، با صدور اعلامیه‌ای فرمودند:

هو

۱۲۱

هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن

لطماتی برادران صوفی و عارف از سایر برادران شیعه کشیدند که در ادوار تاریخی کم‌نظیر است. از امام حسین (ع) هم شرم نکردند و نام‌های متبرک و آیات قرآن و احادیث را در حسینیه‌های قم و بروجرد و اصفهان تخریب و پایمال کردند و بسیاری کارمندان امین و زحمتکش را اخراج نمودند. ضرب و شتم‌ها صرفاً به اتهام دلبستگی به سلسله فقری انجام شد. به مزار متبرک سلطانی که مورد علاقه مومنین است، اهانت و تجاوز به مالکیت‌های آن شد. ما را بایکوت خبری کردند ولی با توجه به اینکه در راه تحقق یک حکومت عادلانه و مبتنی بر اسلام علوی کوشیدیم، جایز نمی‌دیدیم که بر دفاع خود لب‌بسی خشونت بپوشانیم. جاهل‌عارف نموده و به تصور اینکه مقامات مسئول خبر ندارند، خواستیم تظلمات خود را مستقیماً و با آرامش به نمایندگان مجلس برسانیم و به صورت خودجوش، روزی به این امر اختصاص داده شد که متأسفانه صدای ما را در گلو خفه کردند.

چون امیدواریم از این همه زیر و بم‌های جامعه، عبرتی جمعی و فردی حاصل شده باشد که نگذارند «آه دل مظلوم» برنده را تیزتر کند، لذا ضمن یادآوری مجدد ستم‌هایی که بر ما رفت، توصیه می‌کنیم و انتظار و امید این‌که، به رفع آنها و جبران زیان‌های مادی و معنوی خطاها اقدام شود، که نشده است. دست‌های دشمن در کار است که آرامش را به هم بزند و ایجاد تفرقه کنند.

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بیانیه حضرت آقای دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه

به مناسبت سوم اسفند، روز درویش ۹۰/۱۲/۳

هو

۱۲۱

خدمت فقرای نعمت الّهی گنابادی سلّمهم الله

مومنان معدود لیک ایمان یکی جسمشان معدود، لیکن جان یکی

فرا رسیدن سومین سالگرد "روز درویش" را به همه شما مومنان هم دل تبریک عرض می کنم. در اجابت به درخواست کسانی از شما عزیزان که از من خواسته بودید به این مناسبت مطالبی را بیان کنم، به ذکر چند نکته اکتفا می کنم.

اگرچه همه روزها بنابر قانونی که خداوند در نظام آفرینش مقرر کرده شبیه به هم هستند و هیچ تفاوتی در میان آنها نیست ولی هر روز و بلکه هر ساعت و هر دم می تواند فرصتی برای یادآوری خاطره ای باشد که توجه ما را بیشتر به مبدا الّهی جلب کند و در جهت رضای دوست بیشتر بکوشیم، چنانکه حضرت شاه نعمت الله ولی می فرماید: "دم به دم، دم از ولای مرتضی باید زدن." از اینرو است که حضرت حقّ جلّ جلاله با اینکه خالق همه روزها است، روزهایی خاص را به خود منتسب کرده و آنها را "ایام الله" نامیده است.

روز سوم اسفند نیز برای فقرا یادآور خاطره ای است شیرین و هم تلخ. شیرین از این جهت که فقرا تجلّی اتحاد قلبی خود را دیدند و کامشان شیرین شد. اتّحادی معنوی که جان های حیوانی ندارند. خاطره ای تلخ از این جهت که فقرا در سال های اخیر شاهد تخریب اماکن عبادی آنها که برایشان مقدّس بود، شده بودند. همین تلخ کامی باعث شد که در چنین روزی در سال ۱۳۸۷ شما عزیزان از پیر و جوان، زن و مرد، از اقصی نقاط ایران در یک حرکت خود جوش معنوی در تهران جمع شوید و آنهایی هم که به دلیل دوری راه امکان حضور جسمانی نداشتند با اظهار همدردی شما را قلباً همراهی کردند تا صدای دادخواهی خود را با صلح و دوستی به نمایندگان منتخب خویش در مجلس شورا برسانید. اگرچه گوش شنوا برای این صدا پیدا نشد و اگر هم پیدا شد کسی جرأت نکرد که بگوید شنیدم و در پی رفع ستم برآید، ولی همگان دیدند که فقرا در مقام دفاع از اعتقادات و مقدّسات مذهبی خود همچون بنیان ~~مخصوصی~~ هستند که هر سنگی که به

نادانی به آنها بزنند، به خودشان باز می گردد. مسئولان مربوطه چون آن جان واحد در میان کثرت جسم فقرا را ندیدند که "چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار" به جای آنکه لاقط بنابر وظیفه شغلی خود به چاره جویی اقدام کنند، تلاش کردند این اجتماع فقرا را در انتظار، اجتماعی سیاسی مبتنی بر خواسته ها و آرمانهای سیاسی معرفی کنند؛ غافل از اینکه:

کار درویشی ورای فهم تو است سوی درویشی بمانگر سست سست

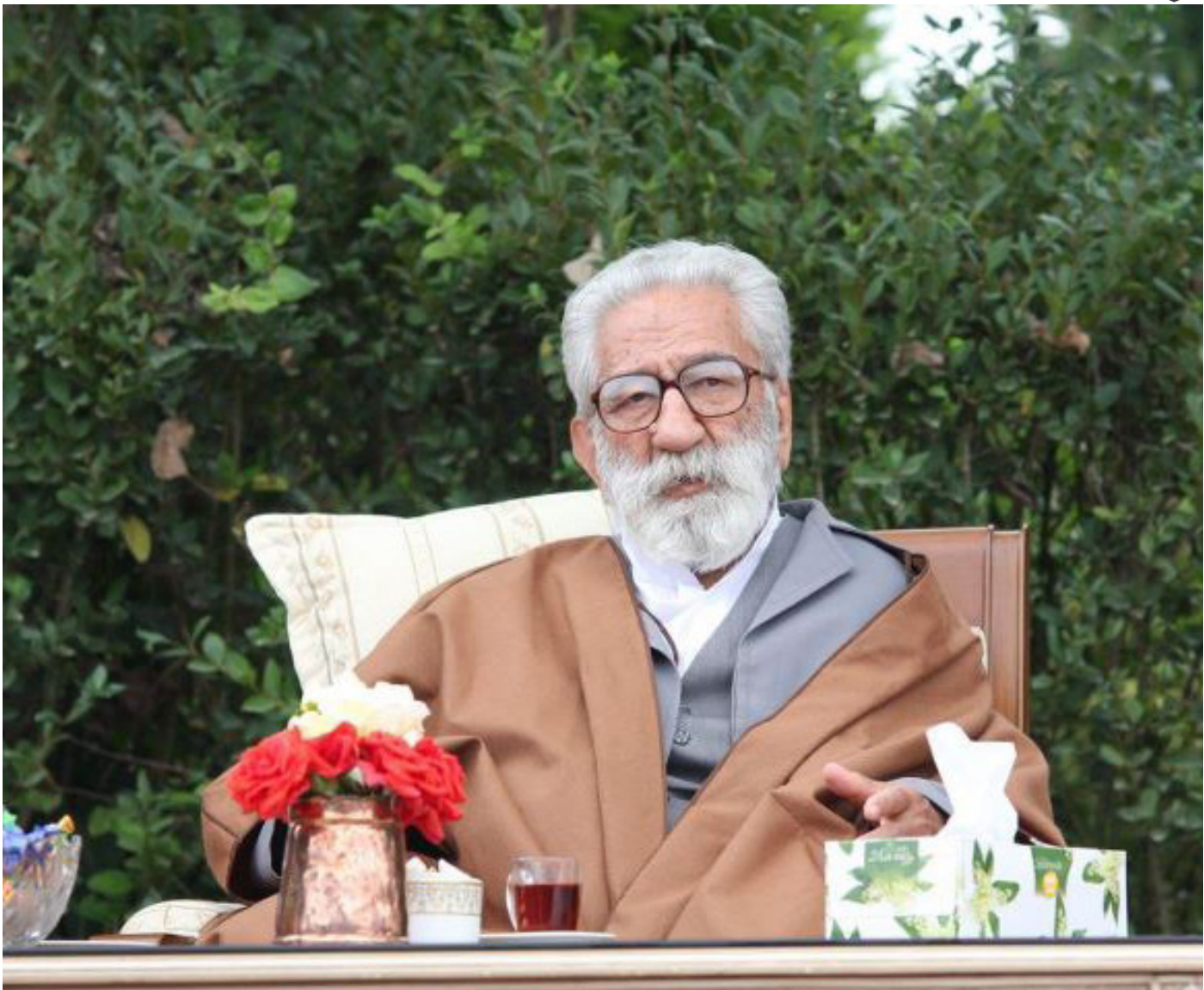
با همه عدم توفیق ظاهری برای احقاق حقوق مذهبی و مدنی خود، فقرا از آن زمان این روز را عزیز داشتند و "روز درویش" نامیدند. اگرچه هر روز که بندگی خدا کنیم، روز درویش است ولی چون این نامگذاری از روی احوال پاک ایمانی آنها انجام شده بود، من نیز آن را پسندیدم و اکنون نیز خاطره آن روز را همراه با دیگر برادران و خواهران محترم ایمانی گرامی می دارم.

سوم اسفند سال ۱۳۹۰ - روز درویش

محمد رحمتی

محمد رحمتی

۱۳۹۰



گفتگو با حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده به مناسبت روز درویش

سال ۱۳۸۹

س : روز سوم اسفند سال ۱۳۸۹ در پیش است، جناب عالی به مناسبت دومین سالگرد این روز چه پیامی دارید، هم برای فقرا هم برای مسوولین که باعث شدند این روز پیدا بشود؟

ج : برای فقرا که همیشه پیام دوستی دارم، اما آنهایی که حرف آن روز فقرا را نشنیدند، کماکان هم نخواهند شنید، برای اینکه آنها به تعبیر قرآن "اذن واعیه"، گوش شنوا، ندارند. اما در مورد به اصطلاح روز "درویش"، در عالم سیاسی وقتی بگویند روز درویش، معمولاً به یاد یک مبارزه سیاسی می افتند. اما ما اصلاً خودبه خود اهل مبارزه به معنای دعوا و جنگ نیستیم. همان طور که در مذهب شیعه اثنی عشری در زمان غیبت امام (عج) عملاً، مصداقاً، جنگ یا جهاد ابتدایی نیست ما هم همین جور هستیم و جهاد یعنی حمله ابتدایی نداریم ولی در دفاع خیلی محکم هستیم.

س : چه حوادثی منجر شد به این که اصولاً در دو سال قبل چنین روزی به "روز درویش" نام گذاری شود؟

ج : دشمنان ما چون سالها، بلکه شاید در بعضی جاها قرن‌ها، درویشی را داشتن یک حالت بی توجهی، به معنایی که خودشان می دانند، تصور می کردند، فکر می کردند که اگر مشتی هم به ما بزنند، ما سرمان را می آوریم پایین و می گوئیم بفرمایید. ولی امتحان کردند دیدند، نه، ما در موقع دفاع همان بنیان مرصوصی که قرآن فرموده، هستیم. به این جهت مدتی طول کشید تا این تجربه برایشان حاصل شود. ما هرچه می گفتیم، نمی شنیدند. می گفتیم شما خودتان گفتید که طرفداران اینها در داخل ایران بیش از دو میلیون نفر هستند. دو میلیون نفر جمعیت ایران که متشکل هم هستند. متشکل نه به معنای سیاسی، بلکه یعنی دو نفری که چون هم عقیده اند با هم کار می کنند. دو میلیون نفر از شما چیزی می خواهند، حقوق ضایع شده شان را می خواهند، ولی هرچه می گویند که به این جمعیت هم توجه کنید، ستم نکنید و حقوقشان را پایمال نکنید، گوش ندادند و بلکه رفتارشان را تشدید هم کردند. ما حسن نیت به خرج دادیم و گفتیم ان شاءالله آنها

از روی بی‌خبری بی‌اعتنا هستند و این کار را می‌کنند، از این رو گفتیم برویم خبر این حق‌کشی‌ها و درخواستی را که در رفع ظلم داریم به مراجع قانونی که البته اصل آن در یک حکومت دموکراسی مجلس شورا است، برسانیم.

این است که بدون اینکه هیچ‌گونه دسته‌بندی یا به قول آقایان توطئه بشود، گفتیم یک روز برویم و اخبار را بگوییم. من خود شخصا از جزئیات خبر نداشتم و بانی این کار نبودم ولی با رضایت قلبی من بود و قبلا هم بارها گفته بودم که این کار از قبیل مسائلی است که خود فقرا باید با عقل ایمانی خود به آن اقدام کنند. البته خیلی هم خوشحال شدم که اول بار فقرا خودشان بدون اینکه جمع‌بندی شود و از آنها چیزی بخواهند در جهت خواسته مشترکی که داشتند و آن را احساس می‌کردند ولی به زبان نمی‌آوردند، دور هم جمع شدند. این است که من هم این کار را تأیید کردم، منتها عمده مقصود این بود که خودمان را نشان بدهیم و بگوییم که ما هستیم. عمده مطلب این بود که بگوییم که دشمنان ما هم هستند منتها هستی شیطنانی دارند نه هستی انسانی. البته در وسط کار یعنی مدتی که از اجتماع ما گذشت متوجه شدیم که به این هدف رسیدیم. گفتیم که ما چون به این هدف رسیدیم - مبارزه هم که خیال نداشتیم بکنیم - این است که کار ما تمام شد. دشمنان ما به تصور این بودند که این حرکت با توطئه و تباری است. حال آن‌که تباری بین همه درویش‌های ایران ممکن نیست. منتها از یک جهت واحد کالف، یکی مانند هزار، مصداق داشت که وقتی یک نفر صحیح فکر می‌کند و بیان می‌کند، همه متوجه می‌شوند، دیگر هیچ‌کس نمی‌آید بگوید این من بودم که چنین کردم، یا دیگری بگوید: نه، این من بودم که کردم. اصلا معلوم نیست کی کرده است. به این جهت است که در واقع معتقدیم که هیچ‌کدام ما نبودیم، خداوند این کار را کرد. ما مانند مهره‌ای بودیم در دست او. بنابراین خبر ما به مقاماتی که مسؤول این امر هستند رسید.

س: آیا تأثیری هم کرد؟

ج: یک مقداری اثر کرد، چرا که از آن به بعد مزاحمت‌هایی که برایمان فراهم می‌کنند، یک مرتبه و خیلی جلوه‌دار نیست، خُرد، خُرد است. این هم به واسطه این است که از بس خود دشمنان ما کینه در میان مردم پخش کرده‌اند که برداشت همگان از اسلام و ایران شده فقط خشونت، جنگ و آدم‌کشی. حتی در فیلم‌های سینمایی، کم است فیلمی که در آن صحنه آدم‌کشی نباشد و در آن وسیله جنایت، نشان ندهند. این در ذهن مردم بود. در ذهن آنها هم بود و خیال می‌کردند که ما هم این‌طور هستیم، منتهی نمی‌توانند این مسأله را از خاطر محو کنند. زمینه فکریشان این است و به همین دلیل بسیاری از کسانی که با ما مخالف بودند بعدا که رویه ما را دیدند و کلام ما را شنیدند تبدیل شدند به موافق و همراه ما. در اینجا تشبیهی به خاطر آمد، یاد داستان حضرت امام حسین و آن مسیحی افتادم، نه اینکه بخواهم خودمان را امام حسین بدانیم، چون ما خاک‌پای ایشان هستیم، ولی به این امر هم افتخار می‌کنیم که می‌خواهیم از کارهای ایشان پند بگیریم. در جریان کربلا یک نفر مسیحی که به دشمنی آمده بود، سرانجام طرفدار امام حسین و شیعه شد. وقتی که به گودال رفت دشمن بود و بیرون که آمد دوست و مدافع امام شد و مثل دیگران جنگید. خیلی از آقایانی که در این دشمنی‌ها شریک بودند، وقتی فهمیدند حرف‌هایی که آنها می‌گویند دروغ است، همین‌جور شدند. آخر ترویج این دروغ‌ها، به اندازه خیلی تبلیغات به نفع ما کار می‌کند. چندی پیش گفتیم یکی از کسانی که منتخباتی از دیوان شمس را تهیه کرده بود، این غزل در دیوان شمس را که می‌گوید «آن‌که طلب‌کار خداید، خودآید» این‌طور آورده بود که «آن‌که طلب‌کار خداید خداید». (البته نسخه‌هایی هم پیدا شده که در آنها این بیت این‌گونه آمده). بعد در تفسیرش می‌گوید که همان‌طور که همه عرفا، متصوفه، به "خودخدایی" معتقد هستند این بیت هم همین را می‌خواهد بگوید. باید پرسید: مولانا کجا "خداید" می‌گوید؟ او چگونه چنین اعتقادی دارد؟ همین مولوی که اینها درباره‌اش چنین می‌گویند، ببینند درباره خدا و علی(ع) چه می‌گوید. کسی که به انصاف تحقیق کند، نادرستی ادعای آنها را می‌فهمد. این خلاف‌گویی‌ها بیشتر موجب تحریک کنجکاوی و حقیابی اشخاص منصف می‌شود.

س: الان وضع چگونه است؟

ج: امروز نسبتا ما آرام هستیم. به دلیل اینکه کمتر کار داشتند، ما هم کاری نداریم. البته آنها همه‌رقم دشمنی‌ها را کردند. آمدند از نو حرف‌های گذشته را زنده کردند. درباره مزار سلطانی گفتند چنین و چنان است؛ حتی ممانعت‌هایی برای زوآر ایجاد کردند. آنجا هم مثل همه اماکنی است که مورد احترام مردم است. خیلی‌ها علاقه‌مند هستند که خود بعد از فوتشان، یا امواتشان در مزار سلطانی دفن بشوند، اما مزاحمت‌هایی برای تدفین اموات فراهم می‌کردند؛ تا به حدی که همان بیدختی‌ها و گنابادی‌ها گفته بودند: ما با دست خالی و با بیل و کلنگ مقاومت می‌کنیم. ما می‌خواهیم مرده‌مان را محترمانه دفن کنیم و مجلس ختم بگیریم، چرا مانع می‌شوید؟ که خوب البته این قبیل مزاحمت‌ها تا حدی مرتفع شد. خلاصه همین‌جور به هر کاری که می‌توانستند دست زدند.

س: اکنون بعد از دو سال این کار چه تأثیری در فقرا داشته است؟

ج: تأثیرش این است که فقرا متوجه شدند درست است که "درویشی" در سیاست دخالت نمی‌کند ولی سیاست مملکت را همه شهروندان باید بگردانند و هر درویشی خودش یکی از این شهروندان است. این است که متوجه شدند نمی‌توانند از جامعه جدا باشند. تا مدت‌ها جامعه نظم و آرامشی داشت و شهروندان لازم نبود به اعتبار یک فرد اهل جامعه، فکر و کار کنند. ولی حالا فهمیدند که به اندازه کافی باید متوجه باشند. این است که دیگر هیچ حرف زوری را قبول نمی‌کنند و حتی مقاومت می‌کنند. ما نمی‌خواهیم، و به مصلحت مملکت هم نیست که خشونت به خرج دهیم؛ این است که تحمل می‌کنیم؛ کم‌اینکه آقایان و کلایی که بعضی‌هایشان اخیرا محکوم شدند، یکی از آنها که محکومیتش قطعی و قابل تبدیل به پول بود، وقتی از او پول خواسته بودند، گفت: من نمی‌دهم، و نداد. گفتند: چرا؟ تو که داری، حالا آن‌های دیگر نداشتند و زندان رفتند. گفت: چون من می‌دانم خیلی‌ها ندارند و در نتیجه اجرای این حکم به حبس خواهند رفت، من هم برای همراهی با آن‌ها از الان می‌گویم ندارم و به حبس می‌روم. بعد به هر جهت اجرای آن حکم را معلق کردند. این فایده‌ای بود که

برای فقرا داشت و هر روز این فایده بیشتر می‌شود. چون توجه بیشتر می‌شود، همبستگی آن‌ها هم بیشتر می‌شود. من در این باره مثالی زده و گفته بودم چکش را به هر جا بزنید اثر می‌کند، به کلوخ بزنید، پاره‌های کلوخ متفرق می‌شود، ولی به آهن بزنید محکم‌تر می‌شود. حالا ما چون خودمان را یک بنیان مرصوص می‌دانیم، این چکش که به ما بخورد محکم‌تر می‌شویم.

س: اصولاً مخالفت‌های اخیر بیشتر جنبه دینی دارد، یعنی در واقع دنباله همان مخالفت‌هایی است که از جانب علماء ظاهر عموماً بوده است، یا از نوع سیاسی است، که شاهد هستیم که در چند سال اخیر تشدید شده است؟ یعنی آیا این تشدید به اصطلاح یک توهم سیاسی از جانب آنان است یا از همان نوع مخالفت‌هایی است که یک نوع فکری، نوع فکری دیگر را قبول ندارد؟

ج: هر دویش هست، به اضافه خصلت بعضی از مخالفین که از روی حسد این کار را می‌کنند. حسد از نظر روان‌شناسی و روان‌کاوی مسأله خیلی مهمی است، نقش مهمی دارد، از لحاظ مذهبی هم آن قدر مهم است که خداوند در سوره فلق می‌گوید: از حسادت حسود به خدا پناه ببر؛ قل اعوذ برب الفلق... و من شر حاسد اذا حسد. حسادت از باب اینکه می‌بیند گاهی اوقات کسانی که خیلی سواد و مالی هم ندارند، چه جوری مورد توجه عده زیادی هستند و حتی اساتید و دانشمندان و اشخاص فهمیده، آنها را قبول دارند؛ ولی کسانی را با همه فریادهای علم و دانشی که می‌زنند، نمی‌پذیرند. راهش این است که اولاً باید این توجه به همه مردم داده بشود تا خودشان دنبال حسادت را نگیرند و ثانیاً هر مخالفتی را تجزیه و تحلیل بکنند و اگر نقش حسادت را در آن دیدند، دنبالش نروند. بعد هم توجه بکنند که اختلاف نظری و فکری نباید موجب اختلاف فیزیکی و حذف دیگری شود. این یک خاصیت انحصارطلبی است که آنها دارند. فرض کنید مثلاً اگر کسی بگوید ما فضا را تصفیه کردیم، کسی دیگر حق ندارد بگوید ما هم کردیم. بهانه می‌گیرند و می‌خواهند آن چیز به خودشان انحصار داشته باشد. اساس اسلام این است که تخلق باخلاق الله داشته باشند. این اخلاق الله نیست که زحمات دیگران را فراموش کنند.

س: آیا انحصارطلبی آنها فقط در مورد فقر و درویشی بوده است؟

ج: خیر، متأسفانه این خصلت بر همه چیز حاکم شده است. مثلاً چون با وکیل و وکالت مخالف بودند، اصلاً نقش وکلا را در جریانات اجتماعی نادیده گرفتند؛ حال آنکه در پیروزی انقلاب، وکلا و دادگستری خیلی کمک کردند. دادگستری را که اصلاً به هم ریختند. آن موقع در دادگستری می‌گفتند که ما نمی‌خواهیم فشار بالای سرما باشد که هرچی بگویند، انجام دهیم. حال فرق نمی‌کند از جانب چه کسی باشد. می‌گفتند قاضی باید آزاد فکر کند. اما این امر مهم را از بین بردند. یادم می‌آید آقای خمینی را که دفعه اول از قم آوردند، همه اصرار داشتند که ایشان را تبعید کنند، ولی یک قاضی، آقای هادوی، که آن موقع به نظرم رئیس کمیسیون امنیت بود، یک تنه ایستاد و این کار را نکرد. البته آقای خمینی واقعا این خصلت را شناختند و اولین دادستان انقلابی که تعیین کردند ایشان بود. حالا ببینید با همان آقای هادوی و خانواده‌اش چه کردند؟!

س: اختلاف نظرهای دینی چه سهمی در مخالفت‌ها داشته است؟

یک جهت دیگر مخالفت با ما، که از همه ضعیف‌تر است، جهت اختلاف نظر است. الان خیلی از آقایان روحانیون و علماء، که با عرفان مخالفند، با من رفیق هستند، دوست هستند. می‌آیند و در خیلی موارد بحث می‌کنیم. اما کسانی این اختلاف را بهانه برای کوبیدن ما کرده‌اند به تصور اینکه این جمعیت فقری، با این تشکل و همدلی، مجال به دیگران نمی‌دهد؛ یعنی خیال می‌کنند این‌ها دخالت خواهند کرد و حال آنکه باید مطمئن باشند که این تشکل برای حفظ خودشان است نه برای حمله به دیگری. این جهات همه در اظهار مخالفت‌ها دخیل بوده، ولی در سال‌های اخیر قوی‌تر و ظاهرتر شده است.

س: یکی از صورت‌های جدید مخالفت این است که اگر سابق بر این برخی عقاید عرفانی، مثلاً قول به وحدت وجود یا برخی رفتارها مثل سماع، ایراد می‌گرفتند، الان اصطلاحی درست کرده‌اند و می‌گویند "عرفان‌های کاذب" یا "عرفان‌های نوظهور". جالب این است که تصوف را جزء آن می‌آورند. البته مخالفان دانا متوجه هستند، ولی در واقع برای زدودن علاقه‌ای که مردم ایران به عرفان و تصوف اصیل اسلامی دارند، می‌خواهند به این شیوه بگویند که این‌ها نوظهورند یا کاذب هستند و عرفان حقیقی نیست. نظر جناب عالی راجع به این قضیه چیست؟

ج: اصلاً خود "عرفان" در لغت یعنی "شناخت". انسانی که خداشناس باشد از همان اول یک عرفانی دارد؛ چراکه ممکن است هیچ چیز دیگر نداند ولی مختصراً می‌داند که خدایی هست. هرچه برود جلو عرفان و شناخت او نسبت به خداوند بیشتر و دقیق‌تر می‌شود. بنابراین هر انسانی که واقعا بگوید: اشهد ان لا اله الا الله، یک عرفانی دارد. منتها وقتی عارف می‌شود که این شناخت عرفانی و این اعتقاد آن قدر قوی بشود که به اعمالش هم سرایت کند. خیلی‌ها می‌دانند خدا هست، ولی می‌گویند خدا برای خودش در گوشه‌ای نشسته و کاری به ما ندارد؛ ولی کسانی که در سلوک معنوی پیشرفت می‌کنند در همه‌جا و در همه کار خدا را می‌بینند، فاینا تُولُوا فِتْمَ وجه‌الله، اینها اسمشان عارف است.

حالا من نمی‌دانم اصلاً معنی کاذب در مورد عرفان یعنی چه؟ البته می‌دانم که گفتند هر کسی که ما را نشناسد، عارف نیست، ولی دیگر کاذب آن چه جوری است، نمی‌دانم؟ آیا کاذب یعنی این که بد بشناسد؟ کاذب یعنی این که آن‌هایی که بد هستند به‌عنوان خوب بشناسد و آن‌هایی که خوب هستند به‌عنوان بد بشناسد؛ این می‌شود کاذب. اما این که دیگر عرفان نیست. عرفان واقعی کاذب نمی‌شود؛ مگر اینکه به همین معنا که گفتم بگیریم. به کار بردن اصطلاح "عرفان کاذب" مانند این است که بگوییم: "دروغ راست"، آخر دروغ که راست نمی‌شود. عرفان نوظهور هم چنین است که وقتی بشر مقداری روحا پیشرفت کند و از تعلقات جسمی و دنیابیش کم کند، آن علایق روحی‌اش جلوه بیشتری پیدا می‌کند، بنابراین همه می‌توانند بدین طریق درجه‌ای از عرفان داشته باشند و به‌نحوی آن را ظاهر کنند. مرتاضین هند

هم بالاخره یک نوع عرفانی دارند. اما خلاصه، مقصود آقایان از عرفان‌های کاذب یا نوظهور این است که هر که ما را قبول نداشته باشد، چنین است.

س: ملاک صحت یک دعوی عرفانی از نظر شیعی چیست؟

ج: باید ببینیم ملاک این که می‌گویند نواب اربعه از جانب امام نیابت داشتند، چیست. آیا غیر از اذن و فرمانی است که حضرت صاحب (عج) در فاصله غیبت صغری، ابتدا به عثمان بن سعید عمری دادند؟ در آن اجازه اصلاً اشاره‌ای در این باره که آنها سمت دینی دارند، وجود ندارد. آنها اشخاصی شریف و معتقد و معتمد امام بودند ولی سمت آنها فقط بردن عرایض شیعیان به امام و بازگرداندن جواب به آنها بود. چون همه نمی‌دانستند محل امام کجاست، اما آنها می‌دانستند. امام فرموده بود نامه‌ها را بیاورید من جواب بدهم و بعد برگردانید. بعد هم که عثمان فوت کرد، فرمودند: این وظیفه‌ها را بسپار به محمد بن سعید عمری و بعد از او به حسین بن روح نوبختی و در نزدیکی فوت نفر چهارم، علی بن محمد سمری، فرمودند که شما چند روز دیگر از دنیا می‌روید و دیگر من از میان مردم غایب می‌شوم و دیگر ارتباطی نداریم، تو هم کسی را تعیین نکن. اجازه هیچ‌کدام از این‌ها مطلق نبود، حال آنکه ما می‌دانیم ائمه ما یک وظیفه داشتند که احکام شرعی، احکام فقهی، را بگویند. غیر از این وظیفه که در زمان غیبت، نواب اربعه هم تا حدی آن را انجام می‌دادند، ائمه یک وظیفه دیگر هم داشتند و آن بیعت ایمانی بود. در زمان پیغمبر (ص) و زمان علی (ع)، بیعت این بود که مسلمین تسلیم آن بزرگواران بشوند و تسلیم حکومت، بعدا که حکومت ظاهری از علی جدا شد خلفا که خودشان را به اصطلاح خلیفه رسول‌الله می‌دانستند، برای خلافت خودشان بیعت می‌گرفتند ولی ائمه هم بیعت دیگری می‌گرفتند. در اخبار هم هست که ائمه بیعت می‌گرفتند، هیچ‌جا هم گفته نشده که این بیعت نسخ شد. بیعت امامان غیر از بیعت حکومتی خلفا بود و حتی خلفاء ائمه را به اتهام آن که بیعت می‌گیرند، اذیت می‌کردند. آنها خیال می‌کردند که این بیعت امام همان بیعتی است که آن‌ها می‌گیرند. امامان هم وقتی می‌فرمودند: ما بیعت نمی‌گیریم، یعنی بیعتی که شما برای حکومت می‌گیرید، ولی امامان همیشه بیعت ایمانی می‌گرفتند.

پس این تکلیف امام در زمان غیبت چه می‌شود؟ بیعت هم چیزی است که آن کسی که نماینده خدا است باید بگیرد و خداوند هم او را تعیین می‌کند و این براساس قاعده لطف اوست. اهل کلام می‌گویند: خداوند چون به بشر لطف دارد، پیغمبران را فرستاد، بعد از پیغمبر خاتم (ص)، اقتضای قاعده لطف این بود که امامان حاضر بودند. اما حالا که امام غایب شده است، آیا قاعده لطف هم تمام می‌شود؟! قاعده لطف که در سر جای خود هست. آن وظیفه را که امام فرمودند که فقها انجام بدهند، ولی آیا آن وظیفه ترک می‌شود؟! بنا بر روایتی که معمولاً مستند تقلید شرعی می‌آورند (مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مَخَالِفًا عَلَيَّ هَوَاهُ مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ) کسی از فقها که این چهار صفت را داشته باشد، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ، بر عوام است که از او تقلید کنند. ولی امام شخص خاصی را معین نکردند. هر شخصی می‌تواند چنین باشد، و حال آن که در مورد پیغمبری و امامت با ذکر شخص معین است. اما تقلید در چیست؟ تقلید در اعمال است. ما فقط موظف هستیم در اعمال از این شخص واجد شرایط تقلید کنیم. این را هم در درویشی گفته‌ایم که هر وقت قطبان مجتهد بود از او تقلید کنید، اگر نبود خودتان در میان مجتهدین ببینید چه کسی آن چهار شرط را دارد. البته در این مورد بعضی‌ها به من مراجعه کردند و گفتند احراز این چهار شرط را در کسی از کجا بفهمیم؟ به علاوه تحقیق کردیم کسی این چهار شرط را نداشت. من جوابی ندادم و گفتم به هر جهت این کار وظیفه من نیست، کتاب‌ها را بخوانید، اشخاص را ببینید، خودتان تحقیق کنید. بنابراین نیابت امام زمان به این معنی که امام کسی را مشخصاً تعیین فرموده، صحیح نیست. بله، در قسمت تبلیغ شریعت آنها نایب هستند. چرا امام ابتدا چهار نفر را تعیین کرد؟ این‌ها برای تکمیل شریعت و تکمیل احکام بود. امام در واقع فرمود آنچه من باید به زبان بگویم گفتم، کامل شد، دیگر برگردید خودتان حکم شرعی را پیدا کنید. ولی آن چه مربوط به بیعت است، یک نفر را تعیین کردند و آن شیخ جنید بغدادی بود. همان‌طور که خود ائمه، محرمانه بیعت می‌گرفتند و ولایت هم یک امر تبلیغاتی و ظاهری نیست.

در اینجا بعضی‌ها می‌گویند ما نام جنید را در کتاب‌ها ندیده‌ایم، در پاسخ باید گفت: در آن کتاب‌هایی که شما خوانده‌اید، ندیده‌اید. در کتاب‌های عرفانی خیلی‌ها از جنید بغدادی حرف زده‌اند. منتها آنها منظورشان کتاب‌هایی است که خودشان می‌خوانند و از آن تعریف می‌کنند و آن را معتبر می‌دانند. آن وقت می‌گویند: چون اسم جنید در آنها نیست، پس جنیدی وجود نداشته است!

س: مسأله دیگری که در سال‌های اخیر متداول شده این است که عارف را چنین تعریف می‌کنند که گویی هر کسی که دروس حوزوی و مثلاً آثار عرفان نظری مثل شرح‌های کتاب فصوص الحکم ابن عربی و اینها را خوانده، عارف است و اگر کسی آن‌ها را نخوانده باشد یا با آنها آشنا نباشد عارف نیست. می‌خواستیم راجع به این قضیه و نقش عرفان و اخلاق در جامعه بفرمایید.

ج: در این باره مثالی می‌زنم. در کتاب‌هایی که راجع به آشپزی نوشته شده، کسانی که آن کتاب‌ها را نوشته‌اند خیلی دقیق می‌گویند که مثلاً در تهیه حلوا چند گرم آرد، چند گرم شکر و... باید مخلوط کرد و در چه درجه حرارتی پخت. ولی اگر از او بپرسند که آیا خودت حلوا درست کرده‌ای؟ چه بسا بگوید: من که بلد نیستم، من که تا به حال حلوا نپختم. کسی که فقط عرفان را خوانده، حالش چنین است. یکی می‌گوید حلوا چه گونه تهیه می‌شود، دیگری می‌گوید: من آن را پخته و خورده‌ام. حال باید پرسید آیا کسی که فقط دستور حلوا پختن را بلد است، عارف است یا نه؟ آیا ابوذر عارف بود یا نه؟ ابوذر که اصلاً خواندن و نوشتن بلد نبود. یا آن مسیحی که گفتم آمد حضرت امام حسین را بکشد؛ وقتی وارد گودال شد، دشمن بود، ولی وقتی برگشت، دوست بود، فدایی بود، او عارف بود یا نه؟ یک جلد کتاب هم نخوانده بود، نه کتاب‌های ابن عربی را خوانده بود نه کتاب‌های مثلاً شیخ مرتضی انصاری را، هیچ‌کدام را نخوانده بود. ارتباطی بین انسان و خدا هست؛ انسان هم که همین جسم و ظاهر نیست. آن ارتباط روح انسان و خداوند به زبان نمی‌آید و قابل گفتن نیست.

اتّصالی بی تکلیف، بی قیاس

هست ربّ النَّاس را با جان ناس

مثل این که کسی طرز تهیه حلوا را در کتاب می نویسد ولی این حلوا نیست. عرفان هم همین طور است. عرفان یعنی شناخت، شناخت ارتباطی که انسان با خداوند دارد، و برطبق آن رفتار کردن. آیا انسان‌ها با کتاب با خداوند ارتباط دارند؟ البتّه برای اینکه حالاتشان را بدانند توصیه شده که هرکس بتواند چیزی از علم عرفان یاد بگیرد و آموختن هر علمی می تواند مفید باشد که مشهور است می گویند علی (ع) پیش سلمان فارسی زبان فارسی را یاد گرفت. با این کار نه از شأن علی کم شد و نه سلمان خیال کرد که من چنین و چنان هستم. بنابراین عرفان باید ما را به شناسایی ذوقی برساند. یک موقع سر سفره‌ای نشستید و کسی خوردنی‌های آن سفره را برای شما معرفی می کند، ولی می پرسید: کدامش را خورده‌ای؟ کدامش را چشیده‌ای؟ عرفان اصلی آن است که خود انسان را بالا می برد. حالا اگر یکی بداند که این راه به کجا می رود، راه را بداند، چه بهتر است. مثلاً یکی از اینجا می خواهد پیاده به مشهد برود، در هر جایی از راه می ایستد. یکی می داند او الآن کجاست به او تلفن می زند و می گوید مثلاً آن سنگی که بالای تپه است خیلی ارزش دارد، مواظب آن باش. یا می گوید آن جوی آبی که آن جا هست باید تمیز باشد برای آنکه آن پایین مردم ده، از آن می خورند. خوب البتّه اگر آن رهرو این‌ها را بداند بهتر است ولی فرضاً اگر هم نداند، به مشهد می رسد. این است که برای عارف لزومی ندارد که درس عرفان هم خوانده باشد.

س: در اینجاست که گروهی انتقاد می کنند که درویشان با علم مخالف هستند.

ج: درویش‌ها با جهل علم‌نما مخالف هستند. می گویند جاهل بهتر است از جاهل عالم‌نما. خداوند خود به آدم گفت من رشته‌ای می فرستم، هر که به آن رشته متوسّل شد، نجات پیدا می کند. برای اینکه نسل این آدم خدا را بشناسد، خدا خودش وسایلش را فراهم می کند. ولی اگر انسان بازی گوش باشد، دنبال چیزهای دیگر می گردد، ولی آن که بازی گوش نباشد راه را پیدا می کند و جلو می رود و این هم به درس خواندن نیست. البتّه درس خواندن فضل است و چه بسا بر دانایی بیافزاید و لذا بسیار خوب است. ولی باز هم می پرسیم آیا اویس قرنی عارف بود یا نبود؟ بنابراین بعضی‌ها خود عرفان را به دو قسمت می کنند و می گویند عرفان نظری و عرفان عملی، و اسم عرفان عملی را می گذارند تصوّف. اما هدف عرفان این است که انسان‌ها خداوند را بهتر بشناسند، منی که می خواهیم عارف باشم خدا را بهتر بشناسم، خدا را با خواندن کتاب که نمی شود شناخت، با علم ظاهری که نمی شود شناخت؛ خدا را باید با دل شناخت. این ارتباط را خیلی از علمای ظاهر قبول ندارند، می گویند علم فقه این ارتباط را به ما می دهد. اولاً این‌ها علم نیست. اگر دانستن احکام فقهی را علم می دانند، حدود ۱۵۱ مسلمین جهان شیعه هستند و مابقی سنی. آیا همه آن‌ها جاهلند و فقط ما عالم هستیم؟! نه. در میان آن‌ها هم اشخاص عالم و فهمیده، پیدا می شود. بنابراین ما با خود علم مخالف نیستیم بلکه با این علم که در واقع جهل علم‌نما است مخالفیم. به علاوه ما با عرفان عملی، می خواهیم که فرد فرد مردم نجات پیدا کنند. آن‌هایی که عرفان نظری هم بلد هستند، در واقع مثل این است که می خواهند دانه بریزند برای این که به دام بیندازند، یعنی توجّه پیدا شود. شاعر می گوید:

من که آن خال بدیدم گفتم بیم آن است بدین دانه که در دام افتم

این علوم و این دانش‌ها در واقع دانه‌ای است برای اینکه حق جویان در دام بیافتند و عملاً در راه بیایند. مثالش شخص خود مولوی است. مولوی که بود؟ یک فقیه مجتهد. ولی یک مرتبه همه چیز را ترک کرد. جرقه‌ای بر خرمن وجودش زد و همه چیز را ترک کرد. بنابراین عرفان نه فقط درسی است و نه نوظهور می شود و نه کاذب. اینها اصلاً عرفان نیست، آن‌هایی که عرفان را می شناسند، اسم آنها را عرفان نمی گذارند. مثل اینکه یک ظرف سر که بگذارند جلوی شما و بگویند از این شیره میل بفرمایید که خیلی شیرین است. شما اگر بخورید، چه می گویند؟ اگر خیلی احترامشان بگذارید هیچی نمی گویند و گرنه چند تا فحششان هم می دهید.

س: به عنوان آخرین سؤال باتوجه به مطالب گفته شده به نظر می رسد که یک جهت مخالفت با عرفان مسأله اعتقادات آن است ولی یک جهت مهم تر دیگر هم هست و آن مسأله قدرت است و چه بسا مخالفان نیز همین اعتقادات را قبول دارند ولی حفظ قدرت اجازه نمی دهد، اظهار کنند.

ج: این همان مسأله‌ای است که من به عنوان حسادت و انحصارطلبی گفتم. به این معنی که فرد حسود وقتی قدرتی به دست آورد دیگر نمی خواهد کسی با او شریک باشد، حال چه برسد به این که آن طرف به وی بگوید شما در مرحله ابتدایی هستید و ما دانشگاهی. حال آن که خود قدرت چندین نوع و درجه دارد. مثل قدرت فکری، قدرت سیاسی، قدرت مالی. اینها اشکالی ندارد، بخصوص که عرفان از اول گفته ما در سیاست دخالت نمی کنیم. ولی آن‌ها به زور می خواهند ما را سیاسی کنند تا بعد بتوانند به نحوه سیاسی ما را بکوبند و حال آن که عرفان و ما را نمی توانند بکوبند. ممکن است افراد ما را بکوبند ولی فکر ما را نه تنها نمی توانند بکوبند بلکه هر چه در این کار تلاش کنند، اعتقادمان تقویت می شود. به هر حال هر چه بکنند ما سیاسی نمی شویم. مطلب شما کاملاً صحیح است که قدرت طلبی چنین می کند. إنّ الانسان لیطغی انّ رآه استغنی، انسان وقتی قدرت به دست آورد و احساس استغناء کرد، طغیان می کند. خداوند ما را از شر آنچه باعث طغیان و سرکشی به او می شود، حفظ کند.



آزادی نصرالله لاله از درویش گنابادی و مدیر انتشارات حقیقت با قرار وثیقه ۲۰۰ میلیونی



نصرالله لاله صبح روز دوشنبه مورخ یکم اسفند، پس از گذشت بیش از ۲ ماه با تودیع وثیقه ۲۰۰ میلیونی از زندان اوین آزاد شد.

به گزارش خبرنگار مجذوبان نور، آقای نصرالله لاله مدیر انتشارات حقیقت و از درویش گنابادی که ظهر روز سه شنبه ۲۹ آذر توسط نیروهای امنیتی و لباس شخصی بازداشت شده بود پس از گذشت ۶۲ روز حبس در سلول انفرادی بند امنیتی ۲۰۹ زندان اوین صبح امروز با تودیع وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی آزاد شدند.

از شهریور ماه سال جاری بیش از ۲۰۰ درویش گنابادی در ایران بازداشت شده‌اند که به تدریج پس از تفهیم اتهام و تودیع وثیقه یا کفالت آزاد شده‌اند ولی همچنان ۱۱ درویش گنابادی که پس از وقایع شهر کوار استان فارس بازداشت شده‌اند در زندان‌های اوین و عادل آباد نگهداری می‌شوند که از این بین ۹ تن از این درویش که شامل مدیران و پرسنل سایت مجذوبان نور نیز هستند بیش از ۵ ماه است که در بندهای امنیتی زندان اوین در بازداشت هستند و دو تن دیگر از این درویش، آقایان کسری نوری و صالح مرادی نیز در زندان عادل آباد شیراز نگهداری می‌شوند که از بازداشت آقای صالح مرادی بیش از ۵ ماه می‌گذرد.



دستگیری یک درویش در کوار و انتقال آن به زندان عادل آباد شیراز

صبح روز شنبه مورخ ۲۹ بهمن نیروهای امنیتی و لباس شخصی به منزل یک درویش گنابادی در شهر کوار واقع در استان فارس حمله کردند و در نهایت ایشان را به زندان عادل آباد شیراز منتقل کردند.

به گزارش خبرنگار مجذوبان نور، در روز شنبه ۲۹ بهمن، مامورین امنیتی و لباس شخصی با یورش به منزل آقای کاظم دهقان از درویش گنابادی ساکن شهر کوار واقع در استان فارس که مسئولیت برگزاری مراسم درویشی شب‌های دوشنبه را نیز به عهده دارد حمله کردند و ایشان را بازداشت و به پاسگاه انتظامی شهر کوار منتقل کردند. طبق این گزارش دستگیری ایشان همراه با اعمال خشونت و ارباب بوده، به طوری که تمامی شیشه‌های منزل آقای کاظم دهقان توسط مامورین امنیتی و انتظامی شکسته می‌شود. ایشان پس از چند ساعت بازداشت در پاسگاه انتظامی شهر کوار به دادگستری شهر کوار منتقل شده و جلسه تفهیم اتهام این درویش بدون حضور وکیل در دادگستری شهر کوار برگزار می‌شود و پس از تفهیم اتهام سریعاً به زندان عادل آباد شیراز منتقل می‌شود.

طبق این گزارش در جلسه تفهیم اتهام آقای کاظم دهقان اجازه حضور هیچ یک از نزدیکان این درویش گنابادی توسط نیروهای امنیتی داده نشده و اتهام این درویش گنابادی برای خانواده و وکلای این درویش گنابادی در سایه ابهام قرار دارد.

لازم به ذکر است که از شهریورماه سال جاری موج تازه سرکوب درویش گنابادی در ایران آغاز شده است و این چندمین حمله به درویش و مجلسداران شهر کوار می‌باشد و تمامی تلاش معاندین و متحجرین در فشار به درویشی گنابادی ست که عهده دار برگزاری مراسم عقیدتی درویشی در شهرهای کوچک هستند بصورتی که در ماه‌های گذشته این فشارها به حداکثر خود رسیده است.

صدور قرار ۵۰ میلیونی برای کسری نوری و انتقال وی به زندان عادل آباد شیراز



کسری نوری به زندان مرکزی عادل آباد شیراز منتقل شد.

به گزارش خبرنگار سایت مجذوبان نور؛ کسری نوری از درویش گنابادی که در تاریخ ۲۱ دی‌ماه به اتهام اقدام علیه نظام بازداشت شده بود و یک ماه گذشته را در بازداشتگاه اداره اطلاعات شیراز معروف به پلاک ۱۰۰ در بازداشت بسر می‌برد، روز بیستم بهمن ماه به زندان مرکزی عادل آباد شیراز منتقل شد.

طبق این گزارش برای این درویش گنابادی قرار وثیقه پنجاه میلیون تومانی صادر شده است.

لازم به ذکر است که هم اکنون ۱۲ درویش گنابادی که پس از وقایع شهر کوار استان فارس بازداشت شده‌اند در زندان‌های اوین و عادل آباد نگهداری می‌شوند که از این بین ۹ تن از این درویش که شامل مدیران و پرسنل سایت مجذوبان نور نیز هستند بیش از ۵ ماه است که در بندهای امنیتی زندان اوین در بازداشت هستند و سه تن دیگر از این درویش، آقایان کاظم دهقان، کسری نوری و صالح مرادی نیز در زندان عادل آباد شیراز نگهداری می‌شوند که از بازداشت آقای صالح مرادی بیش از ۵ ماه می‌گذرد.



امروز من بیرون اوینم ولی وکلایم در زندان بسر میبرند

این متن را سال ۸۹ بمناسبت سالگرد

سوم اسفند سالروز درویش نوشته بودم ولی چون امیدوار بودم توصیه هایم موثر افتد و اوضاع برای همه بهتر شود که نشد عمومی اش نکردم. امروز ۱۸ نفر از برادرانم که ۷ نفر آنها وکلایم بودند در زندان بسر میبرند. بیاد درویشان زندانی که از ستون حق دفاع میکنند...

پیروز بیدآباد

همدان فرستادم. آنجا تلویحا به وکیل گفتند روش زیاده باید خودش بیاد همدان تا زبونش را کوتاه کنیم. دیدم تو همدان زنده یاد خانم دکتر زهرا بنی یعقوب بجرم خوشگلی رفت و برنگشت، حتماً ما با این ریخت و قیافه هیچ شانس نداریم و اگر من هم برم این دو تا آقازاده باید برن سر چهار راه گل بفروشن، و مادرشون هم سرگردون بشه، ما هم نرفتییم. هی اومدن چند ماه کشیک کشیدند و سرک کشیدند و پیک فرستادند و نصف شب در خونه غذای مفت برامون فرستادند و... و این همزمان شد با آغاز بیماریهای عجیب و غریب و چندین عمل جراحی متوالی و توفیق اجباری خانه نشینی.

حدود یک سال و نیم میشد که در حبس خانگی بسر میبردم و از منزل بجز برای مراجعه به دکتر باتفاق چند همراه خارج نمیشدم. روز سوم اسفند باتفاق یکی از اخوان ایمانی، بعد از مدتها برای امری غیر درمان لنگ لنگان خارج شدیم. با دل خوش که داریم میریم مراتب اعتراض مدنی و قانونی و مودبانه خودمونو در حکومت اسلامی به کارمندان در مجلس شورای اسلامی برسونیم و طومارمون را امضاء کنیم و بریم به چلوماهی تو خیابون سعدی بزنییم و برگردیم.

هنوز یه سال گذشته، چلو ماهی هم نخوردیم...

رفیقمون که برای من حکم عصا داشت، گفت بلیط مترو رفت و برگشت بگیرم؟ گفتم نه پول برگشتش حیف میشه. قرار بود ساعت ۱۱ جلوی مجلس باشیم که طومار امضاء کنیم و برگردیم. ساعت ۱۰ و پانزده دقیقه وارد میدون بهارستان شدیم. دیدیم به به مثل اینکه همه آشنان ولی به چشم خواهر مادری نگاه نمیکنند... البته که قیافمون هم تابلو بود. دیدیم هوا پسه ما هم تا اینجا اومدیم ولی پلیس اجازه نمیده بریم سمت مجلس از طومار هم خبری نیست، گفتیم پس بریم چلو ماهی... برگشتیم و داخل مترو شدیم ولی دلمون نیومد که بریم گفتیم اگه قرار باشه برادرانمون را بگیرن من که بدر کاری نمیخورم ترجیح میدم که من اون تو باشم آب بخورم تا بیرون دق بخورم. تو مترو هی تاس میریختیم بینیم اگه قراره غذای مجانی بدن ما چرا بریم پول چلو ماهی بدیم؟ نگو انگار پشت کت من نوشته بود این یکی را حتما بگیرید هم چاق و چله است، ریش و پشمش زیاده، پاداشش خوبه...

خلاصه از ترس اینکه ما حیف نشیم پنج نفر فرستادن دنبال ما تو مترو. بیچاره ها خیس عرق بودند از بس دویده بودند دنبال ما که نکنه پاداشه از دست بره... غافل از اینکه ما خودمون اونجا منتظر دعوت برای نهار مجانی بودیم... با سلام صلوات ما را همراهی کردند به بیرون، تو ون. بعد یهو ریختند همه برادرانمونو گرفتن و ون پر شد از دوستان و برادران عزیز درویش سیبیلو... حالا یک جوونی که سیبیل نداشت، از درویشها آمده بود جلوی ون میگفت من هم درویشم من را هم بگیرین ببرید، پلیس



روز درویش
اسفند ۳

خاطرات درویشی که روز درویش زندانی شد

سال ۱۳۷۳ از وزارت امور اقتصادی و دارایی به همراه بیست نفر از برادران درویش نعمت الهی گنابادی، بجرم درویشی و بدون دریافت حقوق معوقه و موضوع تامین اجتماعی اخراج شدیم. حتی اداره بیمه هم زورش نرسید که موجب قانونی ما را نیز از آن وزارت خانه محترم بگیرد. زمان دولت هاشمی رفسنجانی بود و من خود در انتخابات به او رای داده بودم. فکر میکردم که کسیکه زندگینامه امیرکبیر را نوشته حتما درس خود را خوب بلد است. اول حدس میزدم که دلیل اخراج من پرروئی و اعتراض به ریخت و پاش ها و خرید های غیر ضروری در پارچوبهای مشکوک بود. بعدها که شنیدم که اخراج ما به توصیه وزیر اطلاعات وقت انجام گرفته خیلی تعجب کردم. باورم نمی شد و نمی فهمیدم. پس از آنکه چند سالی مشغول راه اندازی سرمایه گذاری خارجی در بخش خصوصی ایران بودم، دیگر برای شرکتهای مهندسی ایرانی بازاریابی میکردم و پروژه های ساخت و ساز راه و بیمارستان و غیره برای آنها در خارج از کشور میگردتم و یا مشکلات فنی بانکی و تجاری و بازاریابی آنها را حل میکردم و عملاً کار اصلیم در خارج از کشور بود و از این راه امرار معاش میکردم. پس از مزاحمتهای متوالی اطلاعات و سپاه در فرودگاهها و ضبط پاسپورتم که در آخرین بار آن موجبات مشکلات عدیده ای از جمله جا ماندن از پرواز و از بین رفتن بلیط و ویزا و ۲۴ ساعت سرگردانی در فرودگاه دبی و هزینه های دو چندان و غیره، از جمله ورشکستگی ام شد، باز ماموران اطلاعات در فرودگاه خواستند کامپیوترم را بزور بدون حکم دادستان و قاضی از من بگیرند. من هم راستش چون عمل و درخواست آنها غیر قانونی بود ندادم. گفتم با حکم قضائی تقدیم میکنم وگرنه برای بار چندم با هم بریم ساختمان سنگی (همان ساختمان معروف اطلاعات که در خیابان آفریقا است و بازرسی گذرنامه مینامند) جلوی من کامپیوترم را بررسی کنید. غیر از این می توانید مرا بزنیید و بزور بگیرید. من هم میرم شکایت میکنم. حرفشون این بود که باید با ما همکاری کنی، ما هم میگفتیم شما باید طبق قانون با ما همکاری کنید و زیر بار برو نبودیم. خلاصه که بزرگوران نامردی نکردند و به تهدیدات خود جامه عمل پوشاندند که اگر ندی بد میبینی. بحکم دادگاه انقلاب اسلامی همدان پاسپورت مرا هنگام مراجعت از سفر ضبط کردند و ما را حواله دادند به دادستانی شعبه یک انقلاب همدان. وکیلما را به اداره اطلاعات



اسکورت با شکوه ما تا اوین بود. اصلا کلی روحیه گرفتیم. خیلی با حال بود اگه همه روسای جمهور دنیا میدیدند قبطه میخوردند. خیلی با کلاس بود. تهرون رو بند آوردند برای انتقال ما سی و نه نفر درویش به اوین ... تو سلول شاپور یواشکی به زخم زنگ زدیم گفتیم من که رفتم معلوم نیست تاکی، دنبال من هم نگرد هر وقت خدا خواست خودم میام. نفهمیدم نامرد خوشحال شد یا نه چون بعدا تو بازجوئی ها بهم گفتند زن و بچه ات یک کم دلشون تنگ شده ولی بیخیالتن و میگن براش خوبه چون خونه مونده بود تنبل شده بود، خرجشم کمتره و گردن ما هم نیست. بعدا فهمیدم که وقتی من حالم چند بار خراب شده بود و اورژانسی شدم این خانوم رفته بوده به دادگاه انقلاب قاضی حداد رو ببینه راش نداده بودن. گفته بودن هر کی را آزاد کنیم این یکی را ول نمیکنیم. شکایتش را هم نگرفته بودند که اومه بود پست کرده بود. بعدها شنیدم و اولش خوشحال شدم گفتیم الهی شکر این زن ما نگرانمونه اما وقتی فهمیدم گفته اگه براش اتفاقی تو زندان بیافته باید دیه بدین و من ازتون دیه میگیرم و قاضی را تهدید کرده بوده که باید خسارت بدی فهمیدم ای دل غافل بابا اینم پی دکان خودش... آخرش هنوز هم نفهمیدم ادا در می آورد یا از زینب در عاشورا یاد گرفته بود یا از خداهش بود. ولی بالاخره این بنده خداها خیالشون راحت شد که اگه مسئله عقیدتی باشه درویشها اصلا بقول عربا "خالص".

تو اوین را که همه گفتن یا میگن. بازجوی من آدم نسبتا صادقی بود گنده تر از بقیه هم بود فکر کنم رئیسشون بود. البته اولش با توپ و تشر اومد. که میخوان حسینیه کرجتون را هم خراب کنند. گفتیم اصحاب فیل هم از این زورها زیاد زدن. بهش برخورد. فکر نمیکرد که شاید اینها بیکه اینجا هستند ممکنه وارثین واقعی امام حسین باشند. این رفیق ما اولش یک کم از انگشتاش برای اندازه گیری عمق چاقی من استفاده میکرد و هر چند وقت یکدفعه برای اینکه احتمالا خوابم نبیره و فکر نکنم خونه خاله است تا دو سه بندشو تو گوشت پهلوی و پشتم فرو میکرد و سوال میکرد. تو ورقه سوال کرده بود که چرا به بهارستان رفتی؟ نوشتیم: من بشدت به ثبات امنیتی و سیاسی و اقتصادی کشورم پایبندم. ولی از سال ۱۳۷۳ من و ۲۰ نفر از درویشان گنابادی را از وزارت اقتصاد بجرم درویشی اخراج کردین از اون موقع کار دولتی ندارم و از هرگونه امتیاز هم محرومم. در قم خودم و ۱۴ نفر از اعضای خانواده ام را داشتید زنده زنده کباب میکردید در حسینیه شریعت. دستمو شکستید پول و موبایل و دوربین هر چی داشتیم گرفتین، در شهر به هموطنان شیعه خود گاز اعصاب و گاز سمی زدید، حسینیه مان را در بروجرد و اصفهان خراب کردید... با تغییر گفت پاسخ را طبق سوال بنویس. عرض کردم من که زبان شما امنیتی

هشش میداد که برو پی کارت... اون روز سوم اسفند، سبیل جرم بود. تو شهر ما هر کی رو هر روز برای یک جرم جدید می گیرند. قوه قضائیه هم که بیچاره هر روز با یک جرم جدید روبرو میشه که قبلا تعریف نشده بوده. بخاطر همین هم اینقدر بازداشتها طول میکشه. خلاصه سوم اسفند ۱۳۸۷ روز مجرمیت سبیل بود. هر کی داشت میگرفتند... بعد می شمرند. یه تعدادی هم بیچاره ها بور خورده بودند که سبیل داشتند، از جمله یک هنرپیشه تلویزیون و چند تا ارمنی و شهروند کرد...

سرهنگ نیروی انتظامی که همراه ما بود از من سوال کرد که چه خبره؟ ما هم گفتیم که با ما شیعه اثنی عشری در قم و بروجرد و اصفهان چهها کردند و ما بر اساس قانون اساسی و وظیفه دینی دفاع از مظلوم و حق شرعی امر بالمعروف و نهی از منکر به حکام، آمدیم قانونی اعتراض کنیم. خلاصه ۲۰ دقیقه سخنرانی کردم تا پاسگاه شاپور. وقتی رسیدیم شاپور راننده ونی که ما را میبرد با گریه میگفت آقا من مسیحی ام میشه منم درویش بشم؟... گفتیم آره بابا در خدا برای همه بازه، بهشت هم انحصار آخوند و کشیش و رابی و موبد و این حرفا نیست. راه برای همه هست... در رحمت هم بازه هر کی دلش خواست بسم الله... نخواست، بره روزیشو بخوره حال کنه زندگی کنه هر وقت خواست بیاد بره دنبال خدا. این آدرس هزاران ساله که پابرجاست... به کسی هم مربوط نیست تو چکار میکنی و دینت چیه. فقط به خودت مربوطه.

خلاصه مارا بردند تو کلانتری شاپور، قصه های مشترک زیاده و این افسرای جوون که با ما حال میکردن هی میومدن منو میکشیدن از سلول بیرون هی سین جین میکردن در مورد ریش و سبیل و درویشی و مسلک و همه چی... ما هم میگفتیم بابا دین ربطی به پشم و مو نداره. تا زمان صفویه ایرانی ها همه اهل سنت بودند و درویشها یعنی شیعه های علی و ائمه را میکشند. اینها هم دینشون قایم میکردند برای حفظ جانشون. منتها چون حضرت امیر و حضرت رسول سبیل را بیادگار از حضرت مسیح بلند نگه میداشتند اینها هم این علامتو داشتند که همدیگرو بشناسند، بعنوان علامت و یادگاری. مثل الان که تو عراق وهابیون میگن هر کی یه شیعه کشت یه بلیط فرست کلاس برای بهشت با لونژ و سوئیت تو هتل هفت ستاره با خدمتکارای چکی و ماساژورهای بلاروسی براش رزو میشه. ما شیعه ها هم مجبور شدیم دینمونو قایم کنیم. الان هم البته همونه، میبینید که...

در همین اثناء که من تو راهرو بودم، دیدم یه غازی بود که خودشو جای قاضی جا زده بود داد چند تا از برادرامو که حاضر به امضاء به زور حکم بازداشت موقت نشدند، زدند. ما را هم تهدید کرد که حق نداری گزینه «قبول ندارم» بازداشت موقت را امضاء کنی وگرنه پرونده ات دو سه ماه گم میشه. ما هم که کل تخلافات غیر قانونیمون از اول زندگی منحصر میشد به یک بار خوردن انواع سنگ و شیشه و گاز و کوکتل مولوتف و باطوم و گلوله که برادران لباس شخصی و سپاه مجانا و سخاوتمندانه در اختیار زن و مرد پیر و جوان و بچه ها در حمله به حسینیه شریعت قم در سوم امام حسین و در ماه محرم گذاشته بودند، گفتیم حتما بازداشت موقت یعنی مثل قضیه قم که ما را با سر و دست شکسته و خونی بدون مسکن و دارو سه روز تو سالن ورزشگاه پادگان سپاه نگه داشتند و بعد مرخص کردند... امضاء کردیم گفتیم بعدا در دستگاه قضائی حکومت عدل علی تو دادسرای انتظامی قضات بخاطر همین تهدیدش یقشو میگیریم... صد رحمت به بوق ما یه سور زدیم به شیپور...

ولی خدا وکیلی تنها چیزی که در خور ما اجرا شد و کم نگذاشتند و من خیلی از گردانندگان متشکرم که بی شک پاداش خوبی هم گرفتند این



توضیح دادم که هنوز که هنوزه در درون خود نظام نمیدانند واقعا ماجرای عاشورای حسینییه شریعت قم حقیقت داشته یا چه بوده در حالیکه همون موقع همه ماهواره های مسلط دنیا از اون صحنه داشتن فیلم برمیداشتند و همه چیز را رصد میکردند اما تو ایران هنوز مدیران نمیدانند چه شده. در مورد آینده دنیا که در معرض خطر تروریسم مذهبی بنام اسلام است و توسط شبکه های منسجم بین المللی بحران ساز در حال سازماندهی است صحبت کردم که از زمانیکه جنگ سرد بی رونق شد در دهه هفتاد میلادی این شبکه ها که دارای گرایش نژادی و ایدئولوژیک خاص هستند تروریسم را با ورود کارلوس به عرصه امن اروپا و آمریکا ایجاد کردند که مافیای امنیتی ها قدرت بگیرند و در نتیجه پنهان کاری و عدم شفافیت در پشت پرده امنیتی بودن موضوعات ناپدید میشود و بدلائل امنیتی دیگر کسی توضیح نمیدهد و تخلفات شبکه های بحران ساز توجیهات امنیتی پیدا میکنند و به توسعه خود ادامه میدهند. شفافیت حکومتها که رکن اساسی پیشرفت دموکراسی هاست بزرگترین لطمه را از اینجا خواهند دید. همه مدیران هنگامیکه درگیر سرکوب کارگرانی که بخاطر نان آمده اند به خیابان هستند و "محلل ها" تحلیل های سیاسی رنگی به آنها میندند گروه دیگری منابع را بغارت میبرند. این موضوع در همه دنیا مشابه دارد و اتفاق میافتد منتها شفافیت با وجود مطبوعات آزاد بیشتر است و صاحبان منافع مجبورند از منافع نامشروع خود تا حد زیادی دست بکشند.

سعی کردم توضیح دهم که صاحبان منافع در ایران امروز باید از منافع نامشروع خود بتدریج دست بکشند. زیرا با یک انقلابی که هیچ گونه الگوئی نداشته و نه همگام با انقلاب روسیه بوده و نه تجربه و دلائل انقلاب فرانسه و دیگر انقلابات و حرکات اجتماعی را داشته و بر اساس یک سری هیجانانگاشی از عوامل اجتماعی و نارسائی های فرهنگی و سیاسی شکل گرفته، نمیتوان جمعیتی که ۷۵ درصد آن زیر ۳۴ سال هستند که اصلا نه شاه دیده اند و نه میدانند مجاهد چیست و در همین فضای موجود دنیا آمده و بزرگ شده اند را به جایی رساند بدون در نظر گرفتن خواسته های طبیعی اجتماعی آنها. و فناوری اطلاعات همه چیز را بیشتر تغییر خواهد داد.

که اشتباه از اینجاست که کشوری که شامل چنین موزائیک قومی و نژادی و مذهبی است که با دور شدن حدود صد کیلومتر از پایتخت زبان هم عوض میشود نمی توان با یک جمعیت یکصد هزار نفری حکومت کرد که همه یکدست از یک ایدئولوژی خاص باشند. یک چهارم جمعیت ما سنی هستند شما چند نفر سنی یا کرد در جلسات خود دارید؟ خود میگوئید درویشان گنابادی در ایران دو میلیون نفر هستند. آیا تا بحال از

ها را نمیفهمم چون شما همه چیزو پشت و رو میفهمید. ولی این یعنی اینکه بعنوان یک شهروند من از مشکلات زیادی رنج میبرم که ناشی از بی کفایتی مدیران است و بعنوان یک درویش صورتور ترین قشر جامعه هستم و تاکنون هیچ نگفتم. اعتراض من نشانه اینست که شما از سقف تحمل جامعه گذشتید و در منطقه قرمز هستید. باید منتظر عواقبش باشید که خیلی نزدیکه. اون کیه که داره منو با این همه مشکلات اجتماعی رو در روی شما قرار میده و حسینییه خراب میکنه که سیمان عقیدتی روش بریزه و از ما یک مشت محکم در مقابل حکومت بسازه؟ و امنیت کشور را و عدالت را در کشور به چالش بکشه؟

گفت کار ما با شما انگار شده روکم کنی ... آخه ما یک اخوی داریم که سالهاست ممنوع التصویره. قدیم میگفتن علتش اینه که سبیلش تو تصویر جا نمیشه اما حالا که تلویزیونها واید اسکرین شده هنوز هم ممنوع التصویره. قدمش برای روزنامه ها هم خیر نیست چون آخرین باری که با هم میهن مصاحبه کرد اون روزنامه رو هم بستند. این اخوی ما از بس هر جا رفت کار کنه بجرم درویشی اخراجش کردند نشست یک کتابخانه اینترنتی مجانی درست کرد که مردم با فرهنگ اصیل پارسی و کتب عرفانی ایرانی آشنا بشن. آخه یه ملت اگه ندونن اصل و نصبشون چیه هر روز به یه ایدئولوژی جدید و یه مد الکی و یه حرف تازه میرقصوننشون. این سایت که دو سال زحمتشو کشیده بودیم و یه دونه "واو" غیر مجاز نداشت ۵ بار فیلتر شد. هر چی شکایت کردیم ثمر نداد. برای بار ششم با ۵ زبان بردیمش بالا. این آقایون میگفتن شما باید به ساز ما برقصید خلاصه اش... من گفتم که اگر ما چنین کاری بکنیم که نمیکنیم ماهیتمون را از دست میدیم. امام حسین اگر با یزید سازش میکرد دیگر ماهیت امام حسین نداشت و من هم دنباله رو اون بزرگوار نبودم. اشتباهات از شماست. به شما اطلاعات غلط میدن و روش نادرست دارید. آخرش هم همین حکومت با طناب سانسور خودش خفه میشه. الان این گرایش به شیطان پرستی تقصیر کیه؟ من کار ندارم هر کی دلش بخواد هر عقیده ای داشته باشه. معنویت هم مثل یک دریا میمونه که هر کس باندازه وسعش و میلش میتونه ازش استفاده کنه. از یه بچه ۶ ماهه از دریا لذت میبره تا یه غواص اعماق سیاه دریا، این هم در قلب هر کسیه و اگر خواست عمیقتر میشه ولی اینها که دارن به سمت شیطان پرستی میرن علتش این آخوند و حوزه و فرار از دینه.

مکتب تصوف و عرفان و درویشی، مولوی درست میکنه. سال ۲۰۰۷ را سال مولوی نام گذاشتند. بنظر شما تو دویست سال آینده یکی از این آخوندهای حوزه را کسی بنامش اسم سال یا روز میگذاره...؟ گفت نه.

ما با هم خیلی گپ زدیم و در ۳ جلسه شاید ۱۰-۱۲ ساعت صحبت کردیم. من سعی کردم هر چه که میدانستم برای نجات کشور از بحرانی که در پیش رو بود برای او روشن کنم بلکه به مسولان بلند پایه برسد و بدانند که آب زیر حکومت راه گرفته و بزودی ما شاهد انقلاب اقشار مختلف خواهیم بود و این بزرگترین لطمه به ایرانی است که هر سی تا پنجاه سال یک حکومت عوض کرده و یک جریان انحرافی همیشه در آموزش و فرهنگ رسوخ میکند که تاریخ را تحریف میکند و ما سابقه تاریخی و تحلیل روشنی از دلائل انقراض حکومتها و افت و خیز یکصد و شش ساله حرکت بسوی دموکراسی نداریم.

سعی کردم روشن کنم که نظام با طناب سانسوری که بدور خود پیچیده است خفه خواهد شد زیرا افراد صالح و تصمیم گیر بعنوان مسوول بعلت عدم وجود شفافیت در اطلاع رسانی قربانی اطلاعات غلط و کانالیزه و بالتیجه تصمیم های نابجا خواهند شد که همه ما ضرر میکنیم.



خلاصه قضیه از این قرار بود که میخواستند بخاطر جرم نکرده از ما وثیقه بگیرند و ما زندان را به تسلیم شدن در مقابل زور ترجیح دادیم. خیلی هم اصرار داشتند که وثیقه بگزاریم ولی من که گفتم وثیقه ۵۰ میلیون برای من کمه (آخه ماشین که ندزیده بودیم... بخاطر دفاع از حق قانونی و عقیده اونجا بودیم و خب این ارزشش خیلی بیشتره... راستش بهم بر خورده بود) من که نگذاشتم. بعد از اینکه حکم تبرئه از ۳ جرم اقدام علیه امنیت ملی، فعالیت تبلیغی علیه نظام و اخلال در نظم صادر شد باز بزور قاضی خواست که جرم سرپیچی از فرمان پلیس را به ما بچسباند که در صورتیکه ما قبول کنیم و اعتراض نکنیم همان روز آزاد شویم. باز هم برادران زیر بار نرفتند و گفتند بر میگردیم زندان. با دستبند بازگشتیم اوین. سرانجام پس از ۷۵ روز قاضی با همان رای سرپیچی از فرمان پلیس و شش ماه حبس تعلیقی بمدت دو سال ما را آزاد کرد ولی هنگام خروج از زندان پس از اینکه همه کارها را کرده بودیم و خداحافظی ها و غیره انجام شده بود و دیگر جای خواب هم در زندان نداشتیم پشت دری که آزادی منتظر ما بود گفتند باید امضاء کنید که به این رای تمکین میکنید و اعتراض ندارید. گفتیم نمینویسیم. اعتراض به رای ظرف ۲۱ روز حق قانونی ماست. گفتند اگر قبول نکنید باید برگردید به زندان. ما هم کیسه هامونو بدست گرفتیم و رفتیم تو حیاط زندان که سوار مینی بوس شیم برگردیم به زندان. بعد از نیم ساعت معلوم شد که بلوف بوده و عمل غیرقانونی از ما خواسته شده بود. ما را آزاد کردند. خلاصه زیر بار حکم بناحق و هیچ معامله ای نرفتیم. از زندان هم که آزاد شدیم به رای مذکور در دادگاه تجدید نظر اعتراض کردیم و با نهایت استواری و صلابت بیگناهی خود را اثبات کردیم و از آنجا که هیچ دلیل و مدرکی برای اثبات سرپیچی از فرمان پلیس وجود نداشت و ادعا کذب محض بود برائت گرفتیم. الحمدلله چند روز بعد هم دادسرای امنیت و شعبه ۲ بازپرسی امنیت با تمام جاه و جلالش رفت هوا. البته این فقط اولش بود. ولی دوتا ماجرا میگم که بی ربط نیست و به فکر کردن می آرزد:

تو زندان خیلی اتفاقات افتاد. من خیلی چیزهاییکه قبلا تو عمرم ندیده بودم دیدم. از جمله کراک و شیشه و کوکائین. زندانها در بند عمومی میگفتند از وقتی که شما اومدید فضای زندان عوض شده. خیلی ها با درویشی آشنا شدند و تصمیمات جدید در زندگیشون گرفتند. خیلی ها مواد مخدر را ترک کردند. یک کم روح اومده بود تو گوانتاناموی تهران. دیگه کسی تو حیاط اوین "لحیم کاری" نمیکرد. حداقل جلوی ما نمیکردند. اونجا پر از شخصیت‌های جالب بود. از کسیکه بخاطر داشتن زمینهای زیاد در ولنجک و ندادن آن به چند تا مفت خور ۱۴ سال حبس کشیده بود که ۳ سال اول آن در انفرادی بدون اطلاع خانواده پنهان بوده، تا کسیکه مادر زنشو آتش زده بود. یکی بود تو زندان که دایه بهش میگفتن. آدم سرد و گرم چشیده ای بود، یک بار صحبت بود دایه

یک یا چند درویش بعنوان نمونه جمعیتی دعوت کرده اید که در جلسات شما در مورد امنیت ملی شرکت کنند؟ مشکل از اینجا ناشی میشود که وزارت اطلاعات بعنوان یکی از مهم ترین وزارتخانه ها الگوی خاصی برای وظائف خود که حفظ عوامل امنیت و ثبات در جامعه اعم از خارجی و یا داخلی است ندارد و گروه‌های مختلف درون آن بستگی دارند به اقشار مختلف ایدئولوژیکی هر کدام به رهبری یکی از آقایان علما و نه منافع مضبوط ملی. اینکه سیستم های امنیتی ما وابستگی ایدئولوژیک به افراد بجای وابستگی بمنافع ملی دارند یک مشکل بزرگ است زیرا آنها بطور اتوماتیک در جهت منافع آن شخصیت ایدئولوژیک و باند وابسته قرار میگیرند.

گفتم ما در ایران سه گروه عمده قدرت داریم که شامل بازاریان، نیروهای امنیتی و رجال مذهبی میشوند. ثبات سیاسی یک جامعه نتیجه تراکنش این سه قوه در جهت افزایش حداکثری قشر متوسط و توزیع ثروت است که در کشورهای متمدن در قالب احزاب بر هم اثر میگذارند و مردم حداکثر میل خود را در قالب رای گیری ایتیمال میکنند. در ایران امنیتی ها شده اند ابزار قدرت برای صاحبان سرمایه و بازار و علمای مذهبی هم از آنها در قالب ایدئولوژی حمایت میکنند. هر که میگوید آقا این پول ما کو من گرسنه ام کار میخوام بهش میگوئید منافق و کافر و خائن و قرمز و نارنجی و خال خال یشمی. شما اگه از قاچاق بنزین و گازوئیل و مواد مخدر رانت های دیگه بهره نمیرید فردا باز نشست میشوید و می آئید در کنار مردم وقتی جهاز برای دخترتون خواستید بخیرید اون موقع حرف مردم را میفهمید. و شکست ایدئولوژیک پیدا میشود. زیرا بجای رشد توزیع ثروت در جهت افزایش ثبات و رفاه در جامعه، امنیتی-نظامی ها بهمراه بازاریان و به پشتیبانی آخوندها، نهایت قدرت خود را برای کسب سود و امتیازات غیرمشروع در جهت خلاف بکار میبرند و نیروهای صالح امنیتی را مرتب به چالش میکشند. الان سر این طرح مالیات بر ارزش افزوده که سیستم مالیاتی و درآمدها را شفاف میکند که کار برادر من در سالهای ۷۲ تا ۷۴ بوده است چرا پیاده نشده؟ چون ۴ نفر رفتند توی مجلس گفته اند ما حاضریم درآمد حاصل دولت را از این طرح بپردازیم ولی دولت آن را اجرا نکند. اونوقت شما آمدید حسینه خراب میکنید که درویش مذمومه مثلا؟ اون آقایون که این حرف را زدند تا بحال مالیات دادند؟ اصل را ول کردید دنبال حرف کی راه افتادید؟ خوب من یک ایرانیم شناسنامه ایرانی دارم. عقیده من به وزارت اطلاعات چه ربطی داره؟ اگر یکی گفت درویش کافره و نجسه خب بزار بگه این نظر اونه حتی مرجع باشه. باز نظریه آدمه که یک شناسنامه داره و معصوم هم نیست. ولی اگر فلان آخوند گفت آجر بزین تو سر درویش شما باید جلوش را بگیرید. این عمل خلاف قانونه. اگر کسی بخاطر عقیده ام بمن تعرض کرد اینجا وظیفه شماست نگذارید نه اینکه سپر بگیرید جلوی اینها که ما رو بزنند. نیروی انتظامی و اطلاعات بگن فلان آقا گفته درویشها بدند برین حسینشونو خراب کنین شما هم بکنین. وظیفه شما در حیطه قانون محدود شده. وقتی امنیتی ها و نظامی ها قدرت بگیرند در یک حکومت قطعا ناامنی بیداد خواهد کرد زیرا منافع امنیتی ها به ناامنی و طبیعت نظامی ها به جنگ بسته است بخاطر همین آنها را در سیاست راه نمیدهند. شما از قانون به بهانه های امنیتی تخلف میکنید راه باز میشود تا دیگران سوء استفاده مالی کنند.

این قصه سر دراز داشت... من گفتم که یک فردائی نگن کسی به ما نگفت!... ما نمیفهمیدیم!... خیلی صحبت‌های دیگه هم شد که باز جو از من مودبانه خواست بازگو نکنم و قبول کردم و معذورم چون قول دادم.



چرخ ار نگردد گرد دل از بیخ و اصلش برکنم
گردون اگر دونی کند گردون گردان بشکنم
ای که میان جان من تلقین شعرم می کنی
گر تن زخم خامش کنم ترسم که فرمان بشکنم
از شمس تبریزی اگر باده رسد مستم کند
من لابلای وار خود استون کیوان بشکنم

رو راست تازه به وضوح فهمیدم حداقل چرا خمینی به پسرش سفارش کرده بود که با این قوم درویش کار نداشته باش.

بقیه قصه هم که بقیه میگویند، برنامه ما درویشان در بند عمومی اوین این بود که روز را با نماز سحر و قرآن شروع میکردیم، و با بقیه زندانیها و با آواز و رقص و جوک شب را تمام میکردیم.

شرح ماجراهای ۷۵ روز اقامت برای روکم شدن یا رو کم کردن - من که آخرش نفهمیدم، بدون هیچ گناهی در گوانتاناموی ایران در حوصله یک بی حوصله ای چون من نمیگنجد.

امروز دو سال از آن ماجرا میگذرد و در آستانه بیداری بشریت در سراسر عالم هستیم. هیچگاه فکرش را هم نمیکردم که بمصداق شعر سعدی علیه الرحمه تا این حد در جهان نزدیک شده باشیم. چرا که حرکت بسوی جهانی بدون مرز و ظهور تبلور انسانیت و تعالی انسان در جایگزینی خصائص حیوانی در جامعه بشریت سرعت بی نظیری گرفته است.

امروز به عینه میبینم که :

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

آنچه که فطرت بشر انتظارش میکشید زود در آغوشش خواهیم کشید
فکر کنم ادامه دارد....

گفت هیچکس بی دلیل زندان نمیداد. هر کس اینجا بیاد حتما در زندگیش کاری کرده که آسیبی بدیگری زده. راستش من هم کاملا موافق بودم و اینو فهمیده بودم. البته من خودم میدانم که زندان برای بعضی ها مثل میتینگ پوینت (محل ملاقات) است که در همه ایستگاههای قطار و فرودگاهها هست. برای ملاقات با خود... و شاید آفریدگار خود. اصلا فلسفه اش اینه...

به دائی گفتم: بین دائی جان در مورد اینکه من متخلفم در پیش خودم و خدای خودم شکی ندارم. ولی یک سوال، اگر حکومتی بظلم افرادی را بیگناه به زندان برود چه میشود؟ دائی که خداد سال در زندان گذرانده بود گفت: اگر کسی بدون جرم دیگری را بزندان بباندازد حتی اگه حکومت باشد... اوه اوه اوه ..
یاد کنت مونت کریستو بخیر.

بعد یاد یک شب جمعه در انفرادی افتادم که دلم ضعف رفته بود برای اشعاری از مولانا برای مجلس شب جمعه که در انفرادی در سلولهای مختلف برگزار میکردیم مثل همیشه. یهو یکی از زندانبانها درب انفرادی را باز کرد و گفت حاج آقا بیا اینو برات آوردم. یک کتاب آورده بود بنام مولانا و طوفان شمس که در مورد شمس و مولانا و برخورد آنها بود. سریع داد و در رفت. کلا تو چند صد صفحه پنج تا غزل کامل از دیوان شمس داشت. دیدن همین نام کلی حالمو جا آورد. خدا پدر نویسنده را بیامرزد که کتابش را انگار برای چنین روزی نوشته بود. دیگه از این کتاب کلفت تازی مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی خسته شده بودم که چپ و راست تو سلولها بود. گفتم دمت گرم، باز کردم و تقال زدم. فکر میکردم همه جورشو از سلطان عشق دیدم و چیزای زیادی حیرانم نمیکند ولی بازم یه کارت جدید رو کردم... این غزل آمد:

بازآمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم
وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم
هفت اختر بی آب را کاین خاکیان را می خورند
هم آب بر آتش زخم هم باد هاشان بشکنم
گر پاسبان گوید که هی بر وی بریزم جام می
دربان اگر دستم کشد من دست دربان بشکنم
از شاه بی آغاز من پران شدم چون باز من
تا جغد طوطی خوار را در دیر ویران بشکنم
ز آغاز عهدی کرده ام کاین جان فدای شه کنم
بشکسته بادا پشت جان گر عهد و پیمان بشکنم
امروز همچون آصفم شمشیر و فرمان در کفم
تا گردن گردنکشان در پیش سلطان بشکنم
روزی دو باغ طاغیان گر سبز بینی غم مخور
چون اصل های بیخشان از راه پنهان بشکنم
من نشکنم جز جور را یا ظالم بدغور را
گر ذره ای دارد نمک گیرم اگر آن بشکنم
هر جا یکی گویی بود چوگان وحدت وی برد
گویی که میدان نسپرد در زخم چوگان بشکنم
گشتم مقیم بزم او چون لطف دیدم عزم او
گشتم حقیر راه او تا ساق شیطان بشکنم
چون در کف سلطان شدم یک حبه بودم کان شدم
گر در ترازویم نهی می دان که میزان بشکنم
چون من خراب و مست را در خانه خود ره دهی
پس تو ندانی این قدر کاین بشکنم آن بشکنم